حوزه

۱۲۳

انسان مسلمان و سرچشمه‌های روشنایی

پیوند عقل و وحی راز ماندگاری شریعت محمّدی

مصاحبه با آیت الله شیخ محمدحسین نجفی پاکستانی

رویکردی نو در آموزش اخلاق

بها: ۴۰۰ تومان



امام خمینی، رحمة الله علیه:

از تمامی علمای اعلام و فرزندان قرآن و دانشمندانِ ارجمند، تقاضا دارم که از کتاب مقدسی که «تبیان کل شی» است و صادر از مقامِ جمع الهی به قلب نور اول و ظهور جمع الجمع تابیده است، غفلت نفرمایند.... اهل فلسفه و برهان، با بررسی رموزی که خاص این کتاب الهی است و با اشارات از آن مسائل عمیق گذشته، براهین فلسفه الهی را کشف و حل کرده، در دسترس اهل اش قرار دهند و وارستگان صاحب آداب قلبی و مراقبات باطنی، رشحه و جرعه‌ای از آن چه قلب عوالم از «ادبنی ربی» دریافت فرموده، برای تشنگان این کوثر به هدیه آورند و آنان را مؤدب به آداب‌الله، تا حدّ میسور نمایند و متقیانِ تشنه هدایت، بارقه‌ای از آن‌چه به نور تقوا از این سرچشمه جوشان «هدی للمتقین» هدایت یافته‌اند، برای عاشقانِ سوختهٔ هدایت‌الله به ارمغان آورند.

و بالآخره، هر طایفه‌ای از علمای اعلام و دانشمندان معظم، به بعدی از ابعاد الهی این کتاب مقدس دامن به کمر زده و قلم به دست گرفته و آرزوی عاشقانِ قرآن را برآورند و در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و جنگ و صلح قرآن، وقت صرف فرمایند، تا معلوم شود این کتاب، سرچشمه همه چیز است.

صحیفهٔ نور، ج ۲۰/ ۱۹ـ۲۰

۱۲۳

حوزه

ویژهٔ حوزه های علوم دینی

شمارهٔ سوم، سال بیست و یکم

مرداد و شهریور ۱۳۸۳

صاحب امتیاز:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم

مدیر مسؤول: محمّد جعفری گیلانی

زیر نظر شورای سردبیری

ویراستار: مجتبی احمدی

امور چاپ: امین فهیمی

نشانی:

قم، ابتدای خیابان صفائیه، ساختمان مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

صندوق پستی ۵۹۹ ـ ۳۷۱۸۵، مجلهٔ حوزه

تلفن دفتر مجلّه: ۷۷۴۲۱۵۸ نمابر: ۷۷۴۲۱۵۹

تلفن واحد توزیع: ۷۷۴۶۶۰۷

چاپ: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم



مصاحبه با

حضرت آیت اللّه حاج شیخ محمدحسین نجفی پاکستانی

مکتبِ اهل بیت، تابناك تر از صبح، روشن تر از روشنایی است و زلال تر از آب. امید می آفرینند، به کاروانها که در دل شب ره می سپارند، سپیده را می نمایاند.

راه شیری است، در هر هنگام از شب، جهت قبله را نشان می دهد، برای او که سینهٔ دشت را می شکافد و به پیش می رود و برای او که صخره ها را درمی نوردد و برای او که بر روی امواج در حرکت است. در طوفانی ترین شب زندگی، آن گاه که هیچ روشنایی در آسمان نیست که جهت خورشید را نشان دهد و به رویشگاه حیات ره نماید، آن به آن مشعل می افروزد، تا راه در دلِ تاریک شب گم نشود.

در گاهِ یورش سپاه جهل به سپاه عقل، میان دار و میدان دار است و در آوردگاه های سخت هراسناك، استوار و رایت بر دوش و انگیزانندهٔ سپاه. عقل را به حرکت درمی آورد، به میدان می کشد و سپاه جهل را واپس می زند و عرصه را بر آن تنگ می سازد.

نُماد و جلوهٔ راستین وحی است، زبان گویا، صادق و بی غلّ و غش قرآن، همدوش و همراه و رفیق و مونس عقل. هیچ گاه از عقل جدا نیست، هرجا عقل خیمه افروزد، خیمه می افرازد و هرجا عقل، خیمه برچیند، خیمه برمی چیند.

در هر جائی که شعله افروزد، عرصه را بر تاریکی، برای همیشه تنگ می کند و به توسن سرکش تاریکی، مهار می زند و جان چنین روشن، به سوی روشنان پر می کشد، به آن جا که هیچ ملالی نیست، بهشت زمین، مدینه فاضله، سُرادق نور، دنیای بی شب و به دور از غبارهای انسانیت سوز و تباه کنندهٔ روح، سرزمینی که آفتها و آسیبها را به مَرغزار آن راه نیست.

برکهٔ جان، بی بارشِ همه هنگام این ابر باران زا، می خوشد و در دل کویر، زیر گرد و غبار روزگاران گم می شود و نه از تاك نشان می ماند و نه از تاك نشان.

گم شدن انسانیت انسان در دل برهوت و ماسه های روان و سرگردان و گردبادهای وهم انگیز و سخت دل آزار، هول انگیزترین درد انسان است، درد بی درمان، دردی که انسان را به خاك سیاه می نشاند و از او خرابه ای به جای می گذارد، بی هویت، بی نشان که نه می شود انسان اش خواند و نه می شود جانورش نامید.

قرآن، به زمین فرود آمد، تا انسان بتواند از آن، آن به آن پرتو بگیرد، راه خود را به سوی روشنایی بیابد و از انسانهایی که در دامن آن، روییده، بالیده و به شکوفه نشسته اند، الگو بگیرد و خود را در آیینه وجود آنان بنگرد و زشتیها و کژیها را از خود دور کند. اهل بیت برکشیده شدگان قرآن، کتاب لبالب و سرشار از نور و روشنایی اند، آیینه های تمام قد، شفاف و روشن و نمایان گر و نشان دهنده کوچک ترین و ریزترین کژی و کژراهه روی، معیار و تراز زندگی و شاقول حرکت.

قرآن، با برکشیدن این انسانها، نمایاند که زمینی است و برای برکشیدن انسانها فرود آمده، نه آسمانی و دور از دسترس و دست نایافتنی و غیر درخور پیروی و چنان مقدس، پاك، زلال و افلاکی که به کار افلاکیان بیاید و بس و زمینیان را پَرِ پرواز در آن آسمان نباشد.

قرآن با بارش دَمادَم و رویاندن انسانهای کامل و برکندن آنان از خاك و رساندن آن گوهرهای پاك به افلاك، نگذاشت این پندار جان بگیرد که: انسان زمینی کجا و قرآن افلاکی کجا؟ فاصلهٔ از فرش تا عرش را چگونه توان پیمود. برای انسان همان بِه که در خاك بلولد و در خاك فرو رود و این پندار را از سر بیرون کند که به سپهرها رخت بکشد و آن جا سکنی گزیند و جاودانه شود.

مجله حوزه، هرچندگاه، دریچه ای به این اُفق می گشاید، آخرین خط در چشم انداز میان زمین و آسمان. و از زبان روایت گران شیدا و جان شیفته، برکشیده شدگان مکتب اهل بیت را می نمایاند، زندگی و راه و رسم آنان را، فراروی علاقه مندان قرار می دهد و چشمه هایی از معنویت، سیره علمی و عملی آنان را می جوشاند، به امید این که جوششی بیافرینند و تشنگیها را فرو نشاند.

در این شماره با یکی از برکشیده شدگان مکتب اهل بیت، که به گونهٔ خستگی ناپذیر و با تکیه بر ایمان و باوری قوی و زلال، در آوردگاهی سخت هراس انگیز و توان فرسا، از منطق شیعه که همان اسلام ناب محمدی(ص) است، جانانه دفاع می کند، شبهه ها را در رصدگاه خود قرار می دهد و به هنگام پاسخ می دهد و ذهنها را از تاریکی به در می آورد، به گفت وگو نشسته ایم، تا هم شعله هایی را که اهل بیت در جانِ یک شیفته و شیدای خود افروخته اند، به تماشا بنشینیم و پرتو بگیریم و هم از رود جاری پر موج و خروش حوزه نجف، برکشیده شدگان مکتب اهل بیت در آن حوزه، ساغرهای برگیریم و به کام تشنهٔ خود، اگر لایق باشیم، و شیدایان و علاقه مندان به اهل بیت فرو ریزیم و از زبان این روایت گرِ ناب اندیش و نیوشنده کلامِ راه گشا و محفل افروز بزرگان دین، راهِ عالمانه، منطقی و دقیق دفاع از مکتب اهل بیت را فرابگیریم و به کار بندیم، تا زیباییهای این مکتب، روز به روز، بیش از پیش جلوه گر شود که نیاز انسانِ امروز و فرداست.

«حوزه»

حوزه: از حضرت عالی و همراهان محترم و گرامی تان که دعوت ما را پذیرفتید، کمال تشکر را داریم. همان گونه که می دانید و آگاهی دارید، مجلّه حوزه، نخستین نشریه ای است که پس از انقلاب اسلامی، با پرتوگیری از اندیشه والای امام خمینی، در حوزهٔ علمیه قم، نشر یافت و از جمله حوزهٔ کاری و راهبردی خود را اصلاح حوزه ها و تلاش برای شناساندن و نمایاندن ویژگیهای حوزه کارامد: بازو و توان نظام اسلامی و پاسخ گویِ به شبهه های نوپیدا، قرار داد. برای رسیدن به این هدف، در طول حرکت، گوناگون راه ها را پیمود و از جمله طرح دیدگاه های عالمان، آگاهان، صاحب نظران و یادگاران حوزه های پررونق پیشین بود.

گفت و گو با عالمان دین، افزون بر شنیدن و طرح دیدِگاه های آنان برای حوزه کارامد و بهره گیری از تجربه های ارزنده ای که دارند، طرح الگوهای رخشان و شکوهمند برای طالب علمان نیز هست. الگوهایی که همیشه می توانند چراغ راه باشند و راه را برای طالب علمان بگشایند و حرکت را به سوی آینده آسان تر سازند.

گفت وگوی با حضرت عالی، که شکری خدای، اکنون توفیق آن را یافته ایم، امیدواریم از آن سری گفت وگوهای ماندگار باشد، هم در سریان دادنِ تجربه های پیشینیان به آیندگان، هم در شناساندن حوزه های نقش آفرین و پر تکاپوی پیشین و هم در شناساندن الگوهای راستین.

حوزهٔ نجف، از حوزه هایی است که هرچه بیش تر باید کالبدشکافی شود و زوایای تلاشهای سُترگ نهاد مرجعیت، عالمان و آگاهان فاضل آن حوزه نمایانده شود.

در ابتدا، از حضرت عالی خواهش می کنیم شمه ای از تلاشهای تحصیلی و علمی خود را در زادگاه خود و حوزه نجف بیان کنید.

استاد: بسم الله الرحمن الرحیم. در حدیث وارد شده است:

«اعجاب المرء بنفسه دلیل علی ضعف عقله.»

بنده از شما آقایان تشکر می کنم که به من مجال دادید دیدگاه های خود را در مجله شما، طرح کنم. وگرنه من آنم که خود دانم.

تحصیل در پاکستان و نجف

بحمدالله، در پاکستان از محضر عالمان بسیار فاضلی بهره بردم. درسهای مقدماتی و عالی را در پاکستان، نزد استادان فاضل فراگرفتم. پس از کامل کردنِ نصاب درسی به نجف اشرف مشرف شدم. این برمی گردد به پنجاه سال پیش، به سال ۱۹۵۴ میلادی. اکنون سال ۲۰۰۴ میلادی است. دورهٔ زعامت حضرت آیت الله بروجردی در قم و آیت الله محسن حکیم در نجف. حوزهٔ نجف، حوزهٔ بسیار پر رونقی بود. عالمان بسیاری در آن، به درس و بحث مشغول بودند. آقا سید ابوالقاسم خوئی، آقا سید محمود شاهرودی و بسیاری دیگر از علما و آیات، درسهای پرشکوهی داشتند.

نجف، مرکز علم بود و پر از طلاب و فضلا. بنده موفق شدم در حوزه نجف، درسهای سطح را کامل کنم و بخشهای باقی مانده از رسائل و مکاسب را در این حوزه، نزد علما و اساتید بزرگ فرابگیرم و در درسهای خارج فقه و اصول آقایان نامبرده شرکت کنم.

بازگشت به پاکستان

تا این که پس از مدتی فراگیری دانش و حضور در محضر استادان بزرگ و کسب فیض از محضر آنان، احساس کردم به اندازه کفایت دانش اندوخته ام و می توانم در کشور خودم و در بین مردم خودم منشأ اثر باشم و مفید واقع شوم. آقایان، حضرات آیات و اساتید بزرگوار، لطف و کرم کردند، به بنده اجازه هایی دادند و من هم به پاکستان برگشتم تا به این آیه شریفه عمل کنم:

«ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلّهم یحذرون.»[1]

و به مردم خویش بیم دهند، آن گاه که به سوی شان باز آیند، باشد که پروا کنند.

مدیریت وتدریس در ایالت پنجاب، در شهر سرگودها مدرسهٔ علمیه ای بود به نام: «دارالعلوم محمدیه» که ریاست آن مدرسه به من واگذار شد و این جانب، ضمن ادارهٔ مدرسه، به تربیت طلاب و تدریس پرداختم. دوازده سال این مدرسه زیر نظر من بود و بر کارهای آن اشراف داشتم، تا این که به علتهایی از آن مدرسه کناره گیری کردم و به گونه مستقل، مدرسه ای به نام: «سلطان المدارس الاسلامیه» تأسیس کردم. و بعدها برای دختر خانمها نیز مدرسه ای تشکیل دادم، به نام: «جامعة علمیه عقیلة بنی هاشم». افزون بر اداره و مسؤولیت این مدرسه ها، که بر عهدهٔ این جانب است، تدریس هم دارم.

منبر مسألهٔ منبر در کشور ما، بسیار حیاتی است. منبر رفتن لازم است. اگر آگاهان و عالمان منبر نروند، این عرصه، عرصهٔ تاخت و تاز نادانان، جاهلان و بی خبران از مبانی دین می شود.

این جانب، هم در داخل پاکستان، در جاهای گوناگون، به وعظ و خطابه می پردازم و نکته های مورد نیاز دینی و سیاسی را برای مردم و نسل جوان بازگو می کنم و هم در خارج از پاکستان، مانند: دبی، ابوظبی، شارجه، بریتانیا و... به لندن بارها برای تبلیغ و خطابه رفته ام و ان شاءالله در آینده هم خواهم رفت. و همین اکنون نیز عازم آن جا هستم. وظیفه خود می دانم امر به معروف و نهی از منکر را، هر کجا که باشد و هر کجا که زمینه تبلیغ وجود داشته باشد:

«ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون.»[2]

باید که از شما گروهی باشند که مردم را به سوی نیکی و نیکوکاری بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و اینانند مردمان رستگار.

تلاش می کنم که وظیفه دینی خود را انجام دهم. در این راه دشواریهایی هست که شما به خوبی می دانید. راهی که ما پیش گرفته ایم، راه پر خطر و خاری

است. پر از سنگلاخ است. شماری از نادانان، بدو بی راه می گویند. ولی شکر خدا تحمل می کنم و از هیچ خطری هراس ندارم. به راه خودم ادامه می دهم.

نگارشها

افزون بر تدریس و منبر، کار فرهنگی و علمی مهم دیگری که شکر خدا موفق بوده ام، تألیف و تصنیف است. از همان هنگامی که به پاکستان برگشتم، احساس کردم جای نوشته های علمی و فنی خالی است. نیاز مردم به نوشته های خوب، زیاد است. از این روی، به این مهم از همان اول، توجه خاصی پیدا کردم. تاکنون، پنجاه اثر نگاشته و به پیشگاه علاقه مندان عرضه کرده ام.

اثری در تفسیر قرآن در ده جلد نگاشته ام، به نام: فیضان الرحمن فی تفسیر القرآن.

مقوله ای که از همان اول روی آن حساس بودم و علاقه داشتم که به گونهٔ صحیح به مردم گزارش شود، واقعهٔ کربلا بود. آن چه منبریها و روضه خوانها، از این واقعه مهم برای مردم می گفتند و می خواندند، سخت مرا رنج می داد، زیرا سخنان شان آمیختهٔ با دروغ بود. واقعه کربلا را تحریف می کردند، روایتهای دروغ می خواندند و...

هرگاه به آنان می گفتم: این چه وضعی است و این چه راهی است که پیش گرفته اید، چرا دروغ می گویید، چرا روایتهای ناصحیح و خدشه دار را برای مردم می خوانید؟

می گفتند: شما دست به کار شوید و کتابی بنویسید و واقعه کربلا را درست گزارش دهید، تا ما برابر آن، واقعه را به گونه صحیح برای مردم گزارش دهیم و روایت کنیم.

روایت صحیح و واقعه کربلا

می گفتم: شما اهل عمل نیستید. بر فرض که من کتابی در این باره بنویسم و روایات صحیح را در آن بیاورم، باز شما راه خودتان را ادامه خواهید داد. با این حال، برای اتمام حجت، بحمدالله، کتابی نگاشتم به نام: «سعادة الدارین فی مقتل الحسین» برابر روایات صحیح و معتبر.

در پاکستان و در بین اهل سنت مسأله ای که به آن خیلی دامن زده می شود، مسألهٔ خلافت حضرت امیرالمؤمنین(ع) است. اینان حضرت را خلیفه چهارم می شمارند. از نظر رتبه و مقام پایین می آورند. آن حضرت را پس از خلیفه سوم مطرح می کنند و شماری از ناصبیان، حضرت را از نظر مقام و جایگاه، پایین تر از معاویه به حساب می آورند.

در این راستا، عالمان آنان کتابی نوشته اند به نام: «آفتاب هدایت در رد رفض و بدعت» به این اثر، سخت فخر می فروختند و می گفتند: شیعیان، تا قیامت هم نمی توانند به این کتاب پاسخ بدهند.

رد کتاب آفتاب هدایت

این جانب، وقتی چنین دیدم، برای از انزوا درآوردن شیعه و پاسخ مستدل و منطقی به اثری که به شدت آن را رواج می دادند و از آن سخن می گفتند و فخرفروشانه به رخ شیعیان می کشیدند، دست به کار شدم، بحمدالله، توفیق یافتم اثری پدید بیاورم که راه بر هرگونه فخرفروشی اینان ببندد، به نام: «تجلیات صداقت بجواب آفتاب هدایت»

از تاریخ نشر این اثر، سی وپنج سال می گذرد. چند مرتبه چاپ شده است. اعلام کردم: همه عالمان اهل سنت گرد آیند و مجلسی تشکیل بدهند، به بررسی کتاب من بپردازند و پاسخ آن را بدهند.

نویسندگان کتاب: «آفتاب هدایت» مردند و نتوانستند پاسخ کتاب مرا بدهند.

من به این اثر فخر می کنم و فخر می کنم که نتوانستند در برابر دلیلهای دقیق و منطقی که من در این اثر ارائه داده بودم، حرفی بزنند و سخنی بیاورند.

حادثهٔ دیگری که ذهن مرا مشغول کرد، حادثه ای بود که در روزگار ضیاءالحق روی داد. در روزگار وی، مجلس شورایی تشکیل شده بود که قرار بر این بود هر گروهی آثار فتوایی و فقهی خود را در آن مجلس عرضه کنند. اهل سنت، چند اثر مهم فتوایی و فقهی خود را عرضه کرده بودند، از جمله: فتاوی عالم گیری و فتاوی قاضی خان، در پانزده جلد. از طرف شیعه، یک توضیح المسائل و تحفة العوام را برده بودند.

فضای بدی برای شیعیان فراهم آمده بود. کسانی از اهل سنت در آن مجلس گفته بودند: شیعیان، چنان یتیم و فقیرند که اثر درخورِ عرضه و بزرگی ندارند که به این جا بیاورند!

ترجمه وسائل الشیعه به اردو

من از این سخن و از آن فضایی که برای شیعیان پدید آمده بود، دلگیر شدم. وقتی به من پیشنهاد شد که وسائل الشیعه را ترجمه کنم، پذیرفتم. بحمدالله توفیق یافتم این اثر بزرگ، فخیم و بی نظیر را به اردو ترجمه کنم. این اثر، در بیست جلد، با حاشیه ای که بر آن نگاشته ام، ان شاءالله به زودی نشر می یابد.

در فقه نیز اثری نگاشته ام، با عنوان: «قوانین الشریعة فی فقه الجعفریه» در دو جلد. افزون بر این اثر دو جلدی، در باب فقه، اثری به نام «خلاصة الاحکام» نگاشته ام که چاپ و نشر شده است.

شکر خدای راست و حمد و سپاس او راست. تمام کارهای علمی و فرهنگی و آن چه را با قلم و زبان انجام داده و می دهم، از فضل اوست:

«ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء»

کار بنده هیچ هم نیست، سوای لطف خداوند.

به گفته سعدی:

ترا نیست منت ز روی قیاس
خداوند را منّ و فضل و سپاس
که در کار خیرت به خدمت بداشت
نه چون دیگرانت معطل گذاشت
همه کس به میدان کوشش درند
ولی گوی بخشش نه هرکس برند
تو حاصل نکردی به کوشش بهشت
خدا در تو خوی بهشتی بهشت[۳]

حوزه: حضرت عالی چه مدت در نجف رحلِ اقامت افکندید و به فراگیری دانش و استفادهٔ علمی و معنوی از محضر علمای بزرگ آن حوزه پرداختید.

استاد: مدت تحصیل من در نجف کم است، ولی شکر خدا آن چه را به دست آوردم، بسیار. دوران تحصیلی من در نجف من حیث مدت، خیلی کم و من حیث عده خیلی زیاد است.

تحصیل در نجف

دوران تحصیل من در نجف، شش سال است. از این جانب بسیار می پرسند که چگونه با این مدت کم، این مراتب علمی را پیموده و این همه کتابهای درسی، علمی، فقهی و اصولی را در محضر عالمان بزرگ و برجسته و صاحب نام، فراگرفته و این اجازه ها را از آقایان دریافته اید؟

در پاسخ می گویم: کل مرء یقیس علی نفسه. هرکس کار دیگران را با نفس خود می سنجد و قیاس می کند. مسألهٔ مدت تحصیل نیست، مسألهٔ تلاش است. هر چه مدت تحصیل بیش تر باشد، انسان ملاتر نمی شود، بلکه هرچه تلاش، پشتکار و دقت بیش تر باشد، بازده و ثمر درخشانی خواهد داشت. بسیارند کسانی که مدت تحصیل شان بسیار است، ولی در فهم و درک مسائل و آن چه را خوانده و توشه ای که برگرفته اند، بسیار پایین اند و غیر درخور ذکر.

کسانی بیست سال، یا بیش تر و کم تر، در حوزهٔ نجف و یا قم مانده، به گمان خود تحصیل کرده و در درس استادان صاحب نام شرکت جسته اند، ولی سرمایه علمی اندکی دارند و غیر مفید به حال حوزه ها، دین، مردم و جامعه اند. و شگفت این که دیگران را با خود قیاس می کنند و می پندارند دیگران هم، این گونه اند و چون مدت تحصیل شان در حوزه ای کم بوده، پس مانند خودشان سرمایه علمی کمی از آن حوزه گرفته اند.

من همیشه دغدغه گذر عمر را داشته و دارم. عمر کم است و کار بسیار. می دانستم که مجال کم است و وقتها زود می گذرد و هنگامها به پایان می رسد و باید در این مدت کم، بیش ترین بهره ها را ببرم. وقت گرانبهاست و نمی شود برای وقت، قیمت گذاشت.

«الوقت سیف قاطع ان لم تقطع فانه یقطعک.»

وقت را بسیار غنیمت شمردم. از زمان بهترین بهره ها را گرفتم. حمل بر خودستایی نشود. حقیقت را می گویم. از نعمت پروردگارم سخن می گویم:

«وامّا بنعمة ربک فحدّث.»[4]

استاد بزرگواری داشتم، به نامِ حضرت آیةالله آقا سید جواد تبریزی، به من می فرمود:

«آقا شما چرا این همه به خودت ظلم می کنی. روزی ده تا درس می روی؟ ایرانیها می گویند: هوای نجف خشک است، یک درس کم و دو درس زیاد است. انسان باید بین اینها باشد.»

این جانب به درسهای عمومی اکتفا نمی کردم، چند درس خصوصی داشتم. در مسجدها و حسینیه ها از محضر عالمان درخواست می کردم، درس خصوصی بدهند و آنان هم فروتنانه می پذیرفتند. سطح را در یک سال کامل کردم. مایهٔ تعجب و شگفتی بسیاری از طلاب و علما شده بود. و اکنون نیز کسانی که می شنوند، تعجب می کنند که چطور این کار ممکن است. بله، من با تلاش و پشتکار این کار ناممکن را ممکن کردم و ثابت کردم اگر انسان تلاش کند، خیلی از ناممکنها، ممکن می شود.

حوزه: در حوزهٔ نجف، خارج فقه و اصول را از محضر چه کسانی فراگرفتید و بفرمایید با این مدت کم، چه روشی را پیش گرفتید که به

فن استنباط آشنا شدید. با این که خواندن و فراگرفتن فقه از اول کتاب طهارت، تا آخر کتاب دیات به مدت زمان درازی نیاز دارد، آیا طلبه می تواند و برای او ممکن است، با فرانگرفتن و غور و بررسی نکردن در همهٔ این کتابها، به فن استنباط و درآوردن فروع از اصول، چیره شود و به آسانی در هر مسأله اظهارنظر کند و دیدگاه فقهی خود را ارائه دهد.

استاد: خارج فقه و اصول را از محضر استاد بزرگوار آقا سید جواد تبریزی بهره می بردم که برای من حوزه درسی بسیار مفیدی بود و اثر خوبی در من گذاشت.

از دیگر استادان بزرگوار من در خارج فقه، حضرت آیت الله میرزا محمدباقر زنجانی بود. عمدهٔ درس خارج فقه را در محضر آیت الله محسن حکیم گذراندم که درس بی نظیری بود. از درس خارج فقه حضرت آیت الله سید محمود شاهرودی هم، بهره بسیار برده ام. این چهار بزرگوار استادان درسهای خارج فقه و اصول من بوده اند. خداوند آنان را رحمت کناد و به ما توفیق دهاد که راه آن بزرگواران را ادامه دهیم.

این که انسان بخواهد از اول طهارت تا آخر دیات را بخواند و در محضر استادان حاضر شود، عمر نوح می خواهد. هدف من از اول، این بود که با طریق استنباط آشنا شوم و دریابم و بفهمم آقایان علما، مدرسان و استادان صاحب نظر و دارای سبک و روش استنباط، چگونه استنباط می کنند و روش و سبک شان چگونه است. آن چه در درسِ خارج از اهمیت برخوردار است، یادگیری روش است، نه خواندنِ کتاب کتاب و باب باب فقه. در آن زمان که این جانب در درس آقا سید محسن حکیم شرکت می کردم، ایشان، مستمسک عروه را می نوشت و درسش براساسِ همان جزوه هایی بود که روزانه می نوشت. من آن جزوه ها را می گرفتم و به دقت و با حوصله تمام، مطالعه می کردم و روی روش استنباط ایشان، خیلی وقت صرف می کردم. کم کم

روش استنباط و درآوردن فروع از اصول را کشف کردم. وقتی روش استنباط را به دست آوردم، کار بر من آسان شد و دریافتم، نخست برای استنباط در هر مسأله ای، باید روی قرآن دقت و درنگ کرد و دریافت قرآن چه می فرماید، آن گاه به روایات نبوی و اهل بیت رجوع کرد. وقتی کتب اربعه پیش کسی نباشد، اگر وافی را داشته باشد، کافی است؛ امّا با داشتن وافی از وسائل الشیعه بی نیاز نمی شود. شماری از اهل نظر و استنباط می گویند با مطالعه و غور و بررسی وسائل الشیعه، حجت تمام نمی شود، تا مجتهد، مستدرک محدث نوری را پیش نظر نداشته باشد.

در ناسازگاری و تعارض دیدگاه ها و اقوال، آرای فقیهان بزرگ دیده شود، تا انسان متفرد و منفرد در مسأله نباشد. باید دید متقدمین و متأخرین بر چه رأی و نظرند و چه گفته اند و سخن و دیدگاه دو طرف را با قرآن، روایات نبوی و اهل بیت و عقل سنجید و آن قولی که با قرآن، روایات اهل بیت و عقل هماهنگ درآمد و مخالفتی با اجماع نداشت، پذیرفت و دیگری را کنار نهاد.

این، ملکه استنباط است و موهبتی است الهی.

تفتازانی در مطول می نویسد: ملکه از هر علمی که حاصل می شود، از لطف خداوندی است. چه بسا کسی دانش رَوِیّ و قوافی بخواند و به این دو فن آشنا باشد ولکن لایقدر علی انشاء شعر. یا به فن معانی و بیان آشنا باشد و عالم به آن دو فن، ولکن در مقام عمل، لایقدر علی تألیف جملة فضیحه، فضلاً عن کلام فصیح.

من فکر می کنم خداوند ملکه استنباط را به من داده است. به لطف حق هر علمی را که خواندم، به ملکه آن علم هم دست یافتم و این را نمی دانم، مگر موهبتی از جانب پروردگار.

آن چه را می خواندم، با دقت بود و با ان قلت قلت. تا مطلبی را نمی فهمیدم،

رها نمی کردم. همین تلاش و پی گیری و پرسشهای زیاد بود که اساتید بزرگوارم دریافتند، قابل هستم و با این که مدت کوتاهی در محضرشان بودم، اجازه دادند. شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ الاجازهٔ بنده در حدیث است.

حوزه: در مدتی که در حوزهٔ نجف بودید و در محضر عالمان و اساتید بزرگ، اصول و فقه فرامی گرفتید، آیا گفت وگوهای علمی هم با علما و فضلا داشتید و یا در گفت وگوهای علمی غیر درسی هم شرکت می جستید و یا توفیق یافتید که در باب مقوله های علمی، تاریخی و... کتاب و جزوه ای بنگارید؟

استاد: بله، به کتابهای علمی غیر درسی اهمیت می دادم و آنها را مطالعه می کردم. گفت وگوهای علمی با شخصیتهای بزرگ داشتم و در محضر آنان شرکت می جستم، تا سخنان و نکته های علمی آنان را بشنوم. از جمله خدمت آقای زنجانی می رسیدم و گفت وگوهای علمی طولانی، در مسائل گوناگون، دانشهای قدیم و جدید در محضرشان انجام می شد که بسیار روشنگر بود. از ایشان اجازه دارم، اجازه بسیار خوب و طولانی.

در دوران تحصیل در نجف، افزون بر درس و بحث، مطالعه کتابهای درسی و غیر درسی، دو اثر نیز نگاشتم. کار روی این دو اثر، به طور معمول، آخر شب، پس از این که از کارهای روزانه فارغ می شدم و مردم می خوابیدند، انجام می گرفت.

این دو اثر، که یادگار دوران بسیار خوب و خاطره انگیز نجف است، عبارتند از:

۱. تحقیقات الفریقین فی حدیث الثقلین

۲. خلافت امیرالمؤمنین.

بر اثر دوم علمای نجف تقریظ دارند و شیخ آقا بزرگ تهرانی هر دو اثر را در کتاب مهم و با ارزش خود: الذریعه فی تصانیف الشیعه، معرفی کرده است.

حوزه: از استادان بزرگوار خود نام بردید، از جمله: آقا سید جواد تبریزی، آقا میرزا محمدباقر زنجانی، آقا سید محسن حکیم، آقا سید محمود شاهرودی. اکنون بفرمایید، کدام یک از این شخصیتها در شما اثر گذارتر بوده و شما را در رسیدن به هدف که همانا فراگیری روش اجتهاد و استنباط، بیش تر یاری رساندند.

استاد: البته پیش از پاسخ به پرسش شما این مطلب را یادآور شوم که پیش آقای عبدالکریم زنجانی درس نخوانده ام، ولی خدمت ایشان بسیار می رسیدم و در فنون و دانشهای گوناگون از محضرشان استفاده می کردم.

اما این که پرسیدید کدام یک از اساتید در روش استنباط و در رسیدن به هدف، اثر گذارتر بوده اند؟

دشواری داوری دربارهٔ استادان

پاسخ به این پرسش برای من دشوار است. از حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند بهترین شاعران کیست؟

حضرت فرمود:

«انّ القوم لم بحروا فی حلبة تُعرفُ الغایة عند قصبَتِها ...» [5]

شاعران در میدانی نتاخته اند که آن را نهایتی بود و خط پایانش شناخته شود.

حضرت داوری را از آن جهت دشوار دانست که شاعران در یک میدان شناخته و در یک زمینه سخن نگفته، بلکه در هر وادی سر نهاده اند:

«الم تر انّهم فی کل وادٍ یهیمون.» [6]

آیا ندیده ای که در هر وادی سرنهند.

استادان این جانب در یک وادی سخن نرانده و در یک موضوع سخن نگفته اند که بشود به داوری پرداخت و توان هر یک را با دیگری سنجید و نظر داد. این بزرگان، انسانهای فوق العاده ای بودند و هر یک در فن و موضوعی که پیش گرفته بود، توان و استعداد خود را به خوبی نشان داد و بر من که از محضر همه آنان بهره برده ام، سزاوار نیست که شماری بر شمار برتری بدهم، گرچه به تعیین در پیشگاه خداوند، برخی شان را بر برخی برتری است:

«تلک الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض.»[۷]

بر این عقیده ام که آفریدگار علیم و حکیم، از آغاز آفرینش تا به امروز دو چیز را برابر نیافریده است؛ نه دو نبی، نه دو وصی، نه دو مؤمن، نه دو بی ایمان، نه دو مسلم و نه دو کافر، نه دو خردمند، نه دو ابله.

بی گمان بین استادان من از هر نظر فرقهایی بود و چنان نبود که بی کم و کاست، یکی باشند، ولی در نگاه من یکی بودند و جسارت نمی کنم که بین آن عزیزان فرق بگذارم. آنان، همه، قرةالعین من بودند.

حوزه: از ویژگیهای اخلاقی استادان بزرگوار خود بفرمایید. ویژگیهایی که می توانند برای همه روزگاران و برای همه نسلها، بویژه نسل امروز که سخت نیازمند است، درس آموز باشد و چراغ راه.

ویژگیهای اخلاقی استادان

استاد: در این عصر و در این روزگار، بمانند آنان را نمی شود یافت. چنان اخلاق بلندی داشتند که مشکل می توان در آن پایه از اخلاق کسی را نشان داد. چنان مهربان بودند، که هیچ پدری به آن پایه از مهربانی نسبت به فرزندش، نمی رسد. بسیار بسیار مهربان تر از پدر نسبت به فرزند.

مهربانی اینان از نوع دیگر بود که به وصف درنمی آید. شاگرد در سایه چنان مهربانیهایی رشد می کرد و استعداد و توان خود را بروز می داد.

اکنون رشته استاد و شاگرد گسسته و کم رنگ شده است. تنها طلاب به درس می روند، نه آنان استاد را می شناسند و از ویژگیهای اخلاقی وی باخبرند و نه استاد شاگرد را می شناسد که کیست، از کجا آمده، بهر چه کار آمده و چه می کند؟

آن بزرگواران که ما در خدمت شان بودیم و از محضرشان بهره می بردیم، از شاگردان، تک تک آنان می پرسیدند: اهل کجا هستید، چگونه زندگی را می گذرانید، وقت شما چگونه سپری می شود، گلایه و شکایتی ندارید؟

چنان مهربانی می کردند و شفقت می ورزید که خجالت می کشیدیم.

در وقتهای مختلف که خدمت شان می رسیدم، چنان احترام می گذاردند، که شرمنده می شدم. من کجا و آن شخصیتهای بزرگ کجا. وقتی به محضرشان وارد می شدم، به تمام قامت بلند می شدند و مرحبا می گفتند و استقبال گرم می کردند و با سخنان دلگرم کنندۀ خود مرا به گرمی پذیرا می شدند که شگفت زده می شدم. احوال پرسی می کردند. مهربانانه از وضع سلامتی و چگونگی گذران زندگی و درس و بحثها می پرسیدند، پدرانه. اینها چیزهایی است که من هیچ گاه فراموش نمی کنم.

در درس اشکال می کردیم، هیچ گاه ناراحت نمی شدند. نه تنها از اشکالهای ما ناراحت نمی شدند که بسیار خوشحال و خرسند می شدند. خدا را شاکر بودند که سخن شان را ما می فهمیدیم.

به گفته میرداماد: سخن ما را فهمیدن، بر شما هنر است، نه بر ما ایراد گرفتن.

ولی حالا چنین نیست، نه آن استادان ماندند و نه آن شاگردان. احترامی بین استاد و شاگرد نمانده است. ربط و بستگی وجود ندارد. آن روحانیت و آن خلوص نیت، روز به روز کم می شود. خداوند بر همه ما رحم بکند. آمین.

حوزه : به نظر ما، درسهای جنبی، اگر در حوزه ها فراوان باشد و طلاب روزهای تعطیلی خود را با این درسها پر کنند، هم حوزه از یک نواختی به درمی آید و شادابی و نشاط علمی حوزه را فرامی گیرد و هم کمک بسیار شایانی خواهد بود به بهتر درک کردن و فهمیدن درسها و متون اصلی. آیا حضرت عالی در حوزه نجف، از چنین شور و نشاطی برخوردار بودید که افزون بر درسهای اصلی، به درسهای جنبی مفید و کارگشا و دانستن آنها ضروری برای طلاب، بپردازید.

فراگیری درسهای جنبی در حوزه

استاد: بله، من در حوزه نجف، آرام و قرار نداشتم. در پی کسانی می گشتم که دانشی داشته باشند و از محضرشان بهره بگیرم. محله به محله می رفتم. وقتی می شنیدم در فلان محله مرد فاضلی هست، به خدمت اش می رسیدم و از محضر او کسب فیض می کردم. به در منزل مردان با علم و فضیلت می رفتم که وقت بگیرم و به خدمت شان برسم. اگر نمی پذیرفتند، وقت نمی دادند، التماس می کردم. از راه های گوناگون وارد می شدم، تا وقت می گرفتم. آنان وقتی می دیدند طلبه ای صادقانه در پی علم و فضیلت است و می خواهد بداند و بر آن است، تا توشه برگیرد، استقبال می کردند، وقت می دادند و احترام می گذاردند.

در حوزه نجف، در محضر شماری از بزرگان، علم هیئت آموختم. استادی داشتیم که بسیار در این فن قوی بود، به نام آقا سید محمد مرعشی.

منظومه سبزواری را در محضر آقای محقق، که شخص منزوی بود و در منزل به سر می برد، خواندم. این بزرگوار از وضعی که پیش آمده بود، شکوه می کرد. از این که قدر اهل علم دانسته نمی شود و مردم قدرشناس نیستند و...

اسفار اربعه را پیش شخصی به نام ملاصدرا خواندم.

در پاکستان و در مملکت خودمان، فلسفه و منطق خوانده بودم. کتابهایی

که در رشته منطق و فلسفه، حوزه های علمیه مملکت ما خوانده می شد، عبارت بود از: میزان المنطق، حاشیه ملا عبدالله، قطبی، سُلّم العلوم، میزان الحکمه، شمس البازغه.

کتاب شناسی

افزون بر مطالعه بسیار و آشنایی با کتابهای گوناگون، به هر کتابفروشی، کتابخانه و یا منزل و کتابخانه بزرگان که می رفتم، روی کتابهای موجود در آن جاها، از خطی و غیر خطی، دقت می کردم و بر وسعت اطلاعات خود می افزودم. در این کار چنان پی گیر بودم و دقیق که از وجود پاره ای از کتابهای موجود در کتابفروشیها و یا کتابخانه های شخصی و عمومی، من خبر داشتم، ولی صاحب کتابفروشی، یا مسؤول کتابخانه و یا مالک آن، از آنها بی خبر بود و در یادش نمانده بود که چنین کتابی در کتابفروشی و یا کتابخانه او موجود است.

گاه خدمت شیخ آقا بزرگ تهرانی می رسیدم و ایشان در حین کار، گه گاه، برای یابیدن کتابی به جست وجو می پرداخت. من که در محضرشان نشسته بودم می گفتم: کتابی که شما در پی آن هستید، در فلان قفسه است.

به کتابهای خطی، آشنایی خوبی پیدا کرده بودم. یک وقت در کتابخانه ایشان بودم، کتابی در آن جا بود که به خاطر افتادگی صفحه های نخست و آخر آن و از هم در رفتگی، روشن نبود که چه کتابی است. آن را ورق زدم، این ور و آن ور کردم، به خدمت ایشان عرض کردم: این کتاب، تفسیر فخر رازی است. ایشان پس از تحقیق، گفت: درست است، تفسیر فخر رازی است.

در نجف، آقایی بود به نام شیخ محمد آخوندی، که کتابفروشی داشت. بعدها به تهران کوچ کرد. من به کتابفروشی ایشان زیاد می رفتم و با کتابهای موجود در آن جا، به طور دقیق آشنایی داشتم. یک وقتی در کتابفروشی ایشان بودم که شخصی آمد و کتابی را خواست.

آقای آخوندی گفت: ندارم.

گفتم دارید. به وی جای کتاب را نشان دادم.

شگفت زده شد و گفت: آشنایی شما به کتابهای مکتبهٔ من از خود من بیش تر است.

گفتم: بلی، وقتی پیش شما می آیم، روی کتابها دقت می کنم.

همین طور، خدمت علامه امینی، صاحب الغدیر، زیاد می رفتم. از محضر ایشان چیزهای بسیار یاد گرفتم که بعدها برای من راه گشا شد و به کارم آمد. از جمله فن مناظره و مناظره نویسی و چگونگی نقض و ابرام و این که چگونه باید به مخالفان پاسخ داد.

بحمدالله، به اندازه توان و گنجایش و ظرفیتی که داشتم، تلاش کردم و بهره گرفتم. پیش از آن که به نجف مشرف شوم و پس از آن، همیشه در فکر این بودم که برای تحصیل به مصر بروم. اما پس از چندی اقامت در نجف و استفاده از دانش سرشار عالمان برجسته، از فکر رفتن به مصر بیرون رفتم، چون دیدم آن چه می خواستم به دست آوردم و مصر به من چیز بیش تری نمی دهد.

حوزه: در حوزه نجف، آیا افزون بر فراگیری فقه واصول و درسهای جنبی که به آنها اشاره کردید، تدریس هم داشتید، یعنی آن چه را فرامی گرفتید، زمینه ای بود که به دیگران بیاموزانید.

استاد: بله، من درسهایی را که از محضر استادان بزرگوار خود فرامی گرفتم، تلاش می کردم به دیگران برسانم. طلاب بسیاری از پاکستان به نجف می آمدند و این جانب برای بسیاری از آنان مجلس درس تشکیل می دادم و آن چه را فراگرفته بودم و کتابهایی را که خوانده بودم، برای آنان باز می گفتم. معالم الاصول، شرح لمعه، شرایع الاسلام، صرف و نحو، سیوطی و ... را تدریس می کردم. بیش تر پاکستانیها پیش بنده درس خوانده اند و شماری از آنان از من

تدریس

از نظر سن بزرگ تر بودند و اکنون شماری از کسانی که پیش من درس خوانده اند در بریتانیا در خدمت دین و مروج اسلام هستند و به عنوان خطیب، به وعظ و ارشاد مردم می پردازند.

حوزه: در مدتی که در حوزه نجف بودید، آن حوزه را چگونه یافتید. از نظر شادابی و تلاش علمی سخنان شما روشنگر بود و به خوبی تلاش و شادابی علمی آن حوزه را نمایاند. اکنون بفرمایید از نظر معنوی چگونه بود. آیا از نظر معنوی هم روح شادابی داشت.

شادابی معنوی حوزهٔ نجف

استاد: از حال معنوی حوزهٔ نجف، خاطرهٔ خوشی دارم. خاطره ای که در من مانده، روحانیت و معنویت عالمان و بزرگان حوزهٔ نجف است. آن جا روحانیت و معنویت و شادابی معنوی دیدم. حرم حضرت امیرالمؤمنین(ع) نیمه های شب و سحرها، پر بود از علما، فضلا و طلاب.

علمای بزرگ را زیاد می دیدم، به حرم مشرف می شدند، نیمه های شب یا سحرها، دعا می خواندند و به شدت می گریستند.

در سحرهای ماه رمضان، بارها علامه امینی را دیدم که در حرم حضرت امیر(ع)، گوشه ای نشسته و دعای سحر امام زین العابدین(ع) را می خواند و گریه می کند.

علما، چنان گریه و ناله می کردند که پدر در مرگ پسر جوان. فضای حرم در نیمه های شب و سحرها، فضای عجیبی بود، خیلی با معنویت و روحانیت.

آن روحانیت و صفا، هیچ گاه از یادم نمی رود، همیشه در یادم هست. آن عبادت و زهد، آن ریاضت و مبارزهٔ با نفس، که در بین علما بود و بزرگان دین به آنها سخت پای بندی نشان می دادند، فراموش نشدنی است.

هیچ یک از این انسانهای اهل معنی، فکر نمی کرد که لباس چگونه و خوراک، چه جور باید باشد. خوراکها و لباسها بسیار ساده بود.

روحانیت، معنویت و اخلاقی که من در حوزهٔ نجف دیدم و در بین علمای بزرگ و فضلا و طلاب، در هیچ جا ندیدم. ما با آن صفا و معنویت، خیلی فاصله گرفته ایم. مردم به ما «روحانیون» می گویند، لکن ما «مادیون» شده ایم و از روحانیت و معنویت در ما خبری نیست.

حوزه: چرا چنین شده است و چرا حوزه های دینی از اوج فرود آمده اند و آن معنویت و روحانیت، در حوزه ها موج نمی زند و از آن سحرخیزیها، دعاها و گریه ها خبری نیست و تلاش جدی برای خودسازی و مبارزه با نفس انجام نمی گیرد و یا دست کم، نیایشها و سحرخیزیها و دعاها نمود ندارد که فضای حوزه ها را عطرآگین کند و به روشنی انسان فرق بین روحانی و غیر روحانی را ببینند.

دنیازدگی آفت حوزه ها

استاد: آقا! هر چیزی برای چیز دیگر زینت است. «زینة العلم الفقر.» علم را باید به فقر آراست. علم، با فقر زیبا جلوه می کند. وقتی که ثروت آمد، همه تباهیها و فسادها را با خود به همراه می آورد. ثروت، علم را تباه می کند و راه را بر امور معنوی می بندد. ما روحانیون، برابری و همچشمی با امرا می کنیم و سعی داریم خود را همرنگ آنان سازیم و این خطرناک است.

حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده که فرمود:

«اذا رأیتم العلماء علی باب الأمراء، فبئس العلماء. واذا رأیتم الامراء علی باب العلماء فنعم الامراء»[۸]

اکنون می بینیم علمای دین با فقرا همنشینی و نشست و برخاست نمی کنند و تلاش نمی ورزند همرنگ و همسنگ آنان باشند. در کشور ما شماری از

اهل علم می گویند: منزل فلان امیر چنین و چنان است، چرا منزل ما آن گونه نباشد. فلان امیر، ماشین آن چنان دارد، چرا ما نداشته باشیم و... این، بیرون رفتن از زیّ طلبگی است و برابری و همنشینی با امرا و هم سنگ آنان درآمدن. از این روی، احترام به روحانیون کم شده است. مردم وقتی بفهمند علما هم مانند خود آنان شده اند و در پی مادیات و دنیا هستند، لزومی نمی بینند که احترام بگذارند. احترام برای روحانیت و معنویت و درد دین داشتنِ عالمانِ دین است. اگر عالمی از این مسیر خارج شود، دیگر جایی برای احترام نمی ماند. مردم از عالم مادی پرهیز دارند و می گویند اینان روحانیون نیستند.

وضع علمای دین می بایست به گونه ای باشد که مردم از آنان، روش، رفتار، چگونگی گذران زندگی، الگو بگیرند و زندگی شان، سرتاسر، پند برای مردم باشد. لباس ساده، خوراک و مرکب ساده و مناسب با شأن، روحانی را در چشمها عزیز می کند و روحانی در میان مردم تهی دست جاباز می کند.

مردم ثروت مند، به خاطر این که ما پی دنیا را گرفته ایم و می خواهیم مانند آنان باشیم، ما را مانند خودشان می دانند، با این که در ثروت و مکنت مانند آنان نشده ایم، اما از مقام وضع و جایگاه خود هم پایین آمده ایم. از هر دو جا مانده ایم. نه دنیا داریم، نه روحانیت و معنویت، نه دنیا داریم و نه آخرت:

«خسر الدنیا والآخره ذلک هو الخسران المبین»[9]

سرای دنیا و آخرت را باخته است. این، همان زیان آشکار است.

حوزه : چه تاریخی نجف را به مقصد پاکستان ترک گفتید و آیا از آن زمان تاکنون، در پاکستان به سر برده اید.

استاد: به سال ۱۹۶۰ یعنی بیش از ۴۵سال است که حوزه نجف را ترک گفته و در پاکستان، ایالت پنجاب، شهر سرگودها، غرب لاهور، رحل اقامت افکنده ام و در این مدت، به کارهای علمی، تبلیغی، فرهنگی و اجتماعی مشغول بوده و هستم. گاهی هم، برای تبلیغ از پاکستان خارج می شوم و همان گونه که گفتم، به کشورهای عربی و لندن، برای تبلیغ، سفر می کنم.

تلاشهای علمی و فرهنگی در پاکستان

در اصل کارهای من عبارتند از: تدریس، تصنیف و تبلیغ. ماهنامه ای هم نشر می دهیم به نام «دقائق الاسلام» با عنوانهای چون: باب العقاید، باب الاعمال، باب التفسیر، باب الحدیث، باب المسائل، باب المتفرقات.

حوزه : علمای شیعهٔ پاکستان در بنیان گذاری مدرسه های علمی و رونق دادن به آنها، به نظر حضرت عالی چقدر توفیق داشته اند و آیا توانسته اند طلاب را بی نیاز از هجرت به نجف و قم بکنند و یا خیر هنوز تا آن مرحله، فاصله بسیار است.

استاد: وقتی که پاکستان، به عنوان یک کشور نوبنیاد، بنیاد گذارده شد و از هند جدا گردید و استقلال خود را به دست آورد، ما در همه پاکستان، با آن گستردگی، بیش از دو یا سه مدرسه نداشتیم. ما برای تحصیل به هند، شهر لکهنو، می رفتیم. شهر لکهنو در آن زمان، مرکز علم و علما بود. کسانی که از آن جا فارغ التحصیل می شدند، خیلی کم، به نجف اشرف می رفتند. حالا لکهنو، آن مرکزیت را ندارد. مرکزیت علمی خود را از دست داده است.

خوب از آن جا که هرکس نمی توانست به نجف برود، چون وضع مالی بسیاری از کسانی که دوست داشتند به نجف بروند و تحصیل کنند، خوب

نبود، علما و بزرگان دست به کار شدند و در جای جای پاکستان، مدرسه های علمی و حوزه های دینی تشکیل دادند.

تلاش علما در بنیان گذاری حوزهٔ علمیه در پاکستان

از این روی گفته اند: ضرورت باعث ایجاد شیء می شود. علمای ما احساس ضرورت کردند، و دست به کار شدند و با همت بلند، با نبود وسائل و امکانات، مدرسه های دینی آبرومند و با شکوهی بنیان گذاردند.

شماری از این علما، مردان با همت، از اساتید این جانب هستند، مانند: سید محمدباقر هندی، که مرجع بزرگ بود، استاد العلماء، آقا سید محمد پادشاه ـ آقای نیاز حسین نقوی که در ایران حاکم شرع بود، پسر برادر ایشان است ـ بیش تر علمای پاکستان شاگرد ایشان بودند، باواسطه، یا بدون واسطه.

همین طور علمای دیگر، در ساخت و بنیان گذاری مدرسه های دینی پیش قدم شدند، مانند: آقای حسین بخش جاطا، آقای اختر عباس نجفی، آقای سید صفدر حسین و...

اکنون در لاهور سه مدرسه و در سرگودها، چهار مدرسه، در ملتان، کراچی و دیگر شهرهای پاکستان مدرسه های فراوانی داریم که در کل شمار مدرسه های ما در پاکستان، بیش از صد مدرسه است. و این آمار غیر از مدرسه های دخترانه ای است که تشکیل شده است. در مدرسه های علمی پاکستان، کتابهای مقدماتی، عالی فقه و اصول خوانده می شود. با این حال بسیاری از طلاب علاقه داشتند به نجف بروند و تحصیل کنند و اکنون علاقه دارند به قم بیایند و از محضر علمای بنام این حوزه بهره ببرند.

به نظر من اگر کسی جوهر داشته باشد، زمینه های عالم شدن فراهم است، بویژه برای کسانی که به قم می آیند. در این مصاحبه گفتم، دیروز هم در سخنرانی که در جمع طلاب داشتم، یادآور شدم: وقت کم است و کار بسیار. طلاب باید زحمت بکشند، هرچه زودتر، بنیهٔ خود را از نظر علمی

قوی کنند. عالم شدن، به مدت زمان ماندن در حوزه نیست. مهم نیست انسان چند سال در حوزه می ماند، مهم این است که در چه پایه از علم قرار گرفته است. هیجده سال و بیست سال زمان زیادی است، باید سعی کرد و تلاش فراوان، زمان ماندن در قم و در حوزه را کم کرد و توشهٔ لازم علمی را در زمان کوتاه، گرفت و برای تبلیغ و ارشاد مردم به وطن بازگشت و جا را برای علاقه مندان دیگر خالی کرد. هرچه شما این جا بیش تر بمانید، جا را بر دیگران کم می کنید.

حوزه: در برابر دروغ پردازان، خرافه پراکنان، مردم فریبان، کسانی که عقیده مردم را خراب می کنند و آنان را سطحی و خرافی بار می آورند، با روضه های دروغ و خرافی، سیمای دین را بد جلوه می دهند و سبب رمیدگی مردم از دین می گردند، چه برنامه ای اندیشیده اید و چه تلاشهایی انجام داده و می دهید.

استاد: ما با این گروه که برشمردید، خیلی مشکل داریم. روضه خوانهای بی سواد و بی مایه، مردم کم اطلاع و بی خبر از معارف اسلامی و تاریخ اسلام را گمراه می کنند، جهل را می پراکنند، با علم و علما به مخالفت برمی خیزند و از تقلید و مراجع، دوری می گزینند.

رویارویی با غالیان و خرافه پردازان

می گویند: باید از امام زمان تقلید کرد، پشت سر امام زمان نماز گزارد، در تشهد، باید تشهد ثالثه را خواند وگرنه نماز باطل است و...

بحمدالله علما و حوزه های علمیه، علیه این گونه جاهلان و گمراهان، متحد هستند، خدمت می کنند و زحمت می کشند. لکن روضه خوانهای دروغ پرداز و گمراه کنده، زیاد منبر می روند. در کشور ما اینان، ذاکرین نام دارند که نه علم دارند و نه عقل. البته آواز خوش دارند. با آواز خوشِ خویش،

مردم را مسرور می کنند و به دنبال خود می کشانند.

علمای دین باید در برابر این جریان بایستند؛ زیرا دستور است:

«اذا ظهرت البدعة فی امتی فعلی العالم ان یظهر علمه. فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله.»[۱۰]

این جانب در برابر این جریان، ایستاده و می ایستم و تمام بدگوییها را به جان می خرم؛ اما دست از مخالفت با اینان برنمی دارم. این کار را؛ یعنی ایستادگی در برابر بدعتگذاران و تحریف گران و روضه خوانهای دروغ پرداز را وظیفه شرعی خود می دانم. شماری از آشنایان می گویند: شما کوتاه بیایید، تا اینان به شما بد نگویند، ابراز ناراحتی نکنند! می گویم همه ناسزاها را تحمل می کنم و تاب می آورم؛ اما نمی توانم لعنت خدا و رسول را تحمل کنم. از این روی، برای این که گرفتار لعن خدا و رسول نشوم، از پند و اندرز و نصیحت و افشاگری بدعتگذاران کوتاه نمی آیم و دست برنمی دارم.

حوزه: این گرفتاری در جاهای دیگر، از جمله در ایران هم گریبان گیر اهل علم و دیانت است. مداحان، به قول شما ذاکرین بی مایه و بی سواد، خرافه پرداز دروغ گو، عرصه را بر اهل علم راستین، تنگ کرده و راه و چاره این است که علما، با برنامه های گوناگون، روشنگریها و تشکیل جلسه ها و محفلهای دینی و علمی و از همه مهم تر به دست گرفتن عرصه مقدس منبر، مردم خوب و خوش باطن مسلمان را در اختیار عوام فریبان دروغزن و خرافه پرداز قرار ندهند. همان روشی که حضرت عالی دارید و منبر را از برنامه های خود حذف نکرده و پی گیرانه، از آن برای روشنگری و جذب مردم به سوی دین استفاده می کنید و سنگری برای مبارزه با روضه خوانهای دروغگو قرار داده اید.

نقش منبر در خرافه زدایی

استاد: من فکر می کنم، منبر نقش مهمی در خرافه زدایی و روشن کردن مردم دارد. این سنگر مهم را علمای دین، فضلا و روحانیون عالی مقام، به هیچ وجه نباید رها کنند، در هر مقام و پایه ای که هستند و قرار می گیرند، باید وعظ و خطابه، منبر و روضه خوانی را مهم بشمارند. منبر درست و دقیق، و روضه درست و برابر با تاریخ و روایتهای صحیح، جلوی سخنان باطل و واهی را می گیرد. چه کسی سزاوارتر از عالم دینی، انسان درس خوانده و اهل مطالعه و تحقیق برای وعظ و خطابه و منبر و اندرز و نصیحت به مردم.

یک وقتی آقای طاهری خرم آبادی، به لاهور آمده بود، جامعة المنتظر. جناب آقای سید صفدر حسین و آقای سید حافظ ریاض حسین نقوی به من گفتند: ما پیش آقای طاهری از شما شکایت می کنیم!

وقتی که من برای دیدار با آقای طاهری به لاهور رفتم، رو کردم به آقایان، گفتم: خوب بفرمایید چه شکایتی از بنده دارید؟

آن دو رو کردند به آقای طاهری و گفتند: شکایت ما از آقای نجفی این است که منبر می رود و روضه می خواند.

من به آقای طاهری گفتم: نظر آقایان این است که من منبر نروم و تنها به تدریس، تألیف و تحقیق بپردازم.

آقای طاهری گفت: واجب است مثل ایشان منبر برود، تا جلوی خرافاتی که غالیان، شیخیها، نصیریها رواج می دهند و پخش می کنند، گرفته شود و سدّ باب آنان شود.

من به همین خاطر منبر می روم. برای روشنگری و فهماندن اسلام ناب و مبارزه با خرافات و بدعتها و آن چه جزء دین نسبت به دین بستن.

خدا می داند که احتیاج به پول ندارم. بحمدالله، به طفیل محمد و آل محمد(ع) خدا این قدر به من داده که محتاج کسی نیستم. منبر رفتن من از روی هدف و برنامه و

برای مبارزه با خرافه و روشنگری و آگاهی دادن به مردم مسلمان است. من تمام تلاش و سعی ام این است که پاسخ کسانی که قرآن را تفسیر به رأی می کنند، بدهم.

ما می گوییم:

«من فَسَّر القرآن برأيه فليتبوء مقعده فیٰ النار»[11]

هر که قرآن به میل خود تفسیر کند، جایگاهش در آتش مهیا شده است.

جاهلان روی منبر غنا و موسیقی می خوانند. ما می گوییم: این منبر حسینی است. منبر برای وعظ و اندرز و خواندن قرآن و حدیث است، نه این کارهایی که شما روی منبر انجام می دهید. اینان، با این که زیاد هستند و ما بسیار کم، اما امیدوارم شامل این فراز از آیه شریفه بشویم:

«کم من فئة قليله غلبت فئة کثيرة باذن الله والله مع الصابرين»[12]

بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به فرمان خدا، چیره می شود. خداوند با شکیبایان است.

بحمدالله، کار به دست علماست. روز به روز خرافه پراکنان و بدعتگذاران کم تر می شوند. مردم، کم کم به طرف علمای بیدار و آگاه می آیند و حقیقت را می فهمند و پی می برند که حق با علماست و به روشنی می بینند که حرف ایشان با منطق و دلیل است و در پرتو قرآن.

کار آنان، بر پایه منطق و دلیل نیست. تقلید کورکورانه است. نه عقل دارند که از عقل خود پیروی کنند و نه به نقل و قرآن تکیه دارند.

کسی از من پرسید: آیا شما در کارهایی که انجام می دهید و راهی را که می روید و در مقصد، کامیاب هستید، یا ناکام؟

گفتم اگر منظور شما این است که بیش تر مردم با ما باشند و بسیاری مؤمن و اندکی غیر مؤمن، و این را کامیابی می دانید، این غلط است. کامیابی به این

معنی، نصیب پیامبران خدا هم نشد. زیرا قرآن می فرماید: «اکثر الناس لایشکرون»[۱۳]. «اکثرهم لایؤمنون»[۱۴]. «اکثرهم لایعقلون»[۱۵]. «اکثرهم یجهلون»[۱۶]. «مایتّبع اکثرهم الا ظناً»[۱۷]. «اکثرهم لایعلمون»[۱۸].

انبیای بزرگ هم نتوانستند، همه مردم را از گمراهی برهانند و ایمان را در دل آنان جایگزین کنند، ولی به نظر ما انبیاء و ائمه کامیاب بودند و ما هم که پیرو آنان هستیم کامیابیم. ما با تلاش، فکر خود را گسترانديم و در برابر باطل، دیدگاه های اسلامی خود را، در همه جا مطرح کردیم، به گونه ای که هرجا که دو نفر می نشیند، سخن در این است که کدام گروه حق می گوید، آیا گروه علما و یا گروه ذاکرین، روضه خوانها، نصیریها، شیخیها و... همین که مردم روی این موضوع به بحث بپردازند و در برابر باطل، سخن و حرکتی باشد که مردم را به فکر و اندیشه وادارد، کامیابی است.

ما کامیابی بزرگی به دست آورده ایم، زیرا بحمدالله توانستیم جمود را بشکنیم و مردم را به فکر و اندیشه واداریم. مردم، اکنون، خیلی فکر می کنند، تدبر و تأمل می کنند. و این کم کامیابی نیست.

حوزه: حضرت عالی موفق هستید سفرهای تبلیغی به خارج از پاکستان دارید، در این باره، بویژه از تجربه هایی که دارید و استقبالی که از سخنرانیها و منبرها می شود، صحبت بفرمایید.

سفرهای تبلیغی

استاد: این جانب چندین بار به دبی، ابوظبی و شارجه برای تبلیغ و برگزاری مراسم محرم رفته ام. به بریتانیا، بیست وچهار سال پیش، دو مرتبه رفتم و دیگر نتوانستم بروم تا این که در این چهار سال اخیر، پیاپی به آن جا سفر کرده و هر بار به مدت یک، تا یک ماه ونیم آن جا مانده و به تبلیغ و ارشاد و برگزاری مراسم سوگواری پرداخته ام.

برنامه های من در شهر لندن، نیویورك، برمنگان و ... بوده و بحمدالله خوب انجام گرفته است.

به آن جاهایی که من تاکنون سفر کرده ام، مردم را خیلی تشنه معارف اسلامی یافته ام. بسیار گرم و صمیمی اند و احساس نیاز شدید به معارف اسلامی می کنند. چنان علاقه مندند که همیشه به من می گویند شما کم می آیید، کم می مانید. در پاکستان یازده ماه سال را به وعظ و خطابه و تبلیغ می پردازید، در این جا تنها یک ماه!

رفقای خیلی خوبی در لندن و دیگر شهرهای انگلستان دارم. با من در تماس هستند. وقتی که پیش شان می روم، بسیار خوشحال می شوند و من هم از این همه شور و علاقه آنان خوشحال می شوم.

تمام کسانی که به پای منبرهای من حاضر می شوند و با علاقه مطالب را پی می گیرند، اردو زبان هستند. زبان اردو، زبان بسیارِ گسترده ای است، هند و پاکستان را شامل می شود. از این روی، پای منبر من، هم پاکستانیها می آیند و هم هندیها و گاه عربها و ایرانیها هم می آیند. این دو گروه اردو نمی فهمند و از منبر من هم نمی توانند استفاده کنند، فقط وقتی که آیات و روایات را می خوانم، می فهمند که مقصودم چیست؛ لذا در منبرها آیه و روایت زیاد می خوانم، تا برای این دو گروه قابل استفاده باشد.

حوزه: متفکر، فیلسوف بزرگ شرق و مصلح جهان اسلام، محمد اقبال لاهوری را همه فرهیختگان، نخبگان و اهل فکر می شناسند و با اندیشه ها و آرای او آشنا هستند و در بین ایرانیان، به خاطر اشعار بلندی که به فارسی سروده و در سینه تاریخ ثبت کرده، جایگاهِ بس والایی دارد و بویژه این که مردم ایران، نخستین مخاطب جهانی او

بودند و علاقه به ایران و ایرانی، در سروده های او موج می زند، از جمله آن جا که می سراید:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم، جان من و جان شما
غوطه زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
تا به دست آورده ام افکار پنهان شما
مهر و مه دیدم نگاهم برتر از پروین گذشت
ریختم طرح حرم در کافرستان شما
تا سنانش تیزتر گردد فرو پیچیدمش
شعله آشفته بود اندر بیابان شما
فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پارهٔ لعلی که دارم از بدخشان شما
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما
حلقه گرد من زنید ای پیکرانِ آب و گل
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

اکنون علاقه داریم از آشنایی خود با افکار و آرای علاقه اقبال لاهوری برای ما بگویید و این که به نظر حضرت عالی علاقه او به اهل بیت علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا، امام حسین، از کجا سرچشمه می گیرد و آیا علمای شیعه با ایشان در پیوند بوده و حشر و نشر و دوستی داشته اند.

استاد: من بچه بودم که اقبال لاهوری فوت کرد، اما با اندیشه های او آشنایی دارم. آثار و کتابهای اقبال و آن چه دربارهٔ او نوشته شده خوانده ام. به تازگی کتابی در پاکستان چاپ شده، با عنوانِ: «اقبال اور علامه شیخ زنجانی» دو

اقبال لاهوری
ای شیعه

هفته پیش، در اسلام آباد بودم که این کتاب را برای من آوردند. من این کتاب را خواندم.

سه نفر از علمای بزرگ شیعه، با ایشان دوست بوده و جلسه های علمی داشته اند که به گمان من اقبال از آنان اثر پذیرفته، گرچه خود بسیار اهل مطالعه و انسان دقیقی بوده است، آن سه عبارتند از:

۱. علامه آقا سید علی حائری: که در لاهور زندگی می کرد، کشمیری الاصل بود. والد ایشان، علامه سید ابوالقاسم رضوی کشمیری است، صاحب تفسیر «لوامع التنزیل» در سی جلد. دوازده جلد از آن را خود مؤلف نوشته بود و باقی فرزندش آقا سید علی حائری و اجل به ایشان هم مهلت نداد که تفسیر را به آخر برساند، از این روی تفسیر ناقص است و تا سورهٔ «النجم» بیش تر پیش نرفته است. اوائل جزء بیست و هفتم.

چند جلد از این تفسیر، در کتابخانه آقای مرعشی نجفی در قم موجود است. این چند جلد را علامه اختر عباس، به این جا آورده بود، تا چاپ بشود، متأسفانه تاکنون نه در پاکستان چاپ شده و نه در این جا.

۲. علامه عبدالعلی هروی تهرانی: وی در عراق بوده، در زمان ناصرالدین شاه به ایران می آید. وقتی که شاه کشته می شود و آن حالتها در ایران پدید می آید، از ایران فرار می کند و به هندوستان می رود و در لاهور ساکن می شود و در آن جاست که با اقبال لاهوری آشنایی پیدا می کند. این آشنایی، سبب رفت و آمدها، نشستها و جلسه های گوناگون علمی می شود.

۳. علامه زنجانی: وی در لاهور میهمان قبیله اش بود. قبیله ایشان در آن جا، مشهور به قزلباش بودند و از سرداران به شمار می رفتند.

گفت وگوهای بسیاری بین علامه زنجانی و اقبال در لاهور انجام می گیرد و بین آنان صحبتهای بسیاری رد و بدل می شود: دربارهٔ مذهب، مسأله امامت

و ... علامه زنجانی رساله ای نگاشته با نام «برهان امامت» که این گفت و گوها در آن جا آمده است. ایشان در آن رساله نوشته: اقبال چنین و چنان گفت.

من به این رساله در نجف دست یافتم و خواندم. اکنون همان رساله در این کتاب «علامه اقبال اور علامه زنجانی» آمده است.

به هر حال، به نظر من اقبال لاهوری از اینان اثر پذیرفته است. گرچه خود ایشان اهل مطالعه، دقت و تدبر بوده؛ اما این علاقه به اهل بیت شاید در برخورد با علمای شیعه برای ایشان پیدا شده باشد.

ایشان به سبب برخوردها و نشست و برخاستهای دوستانه و عالمانه با علمای آگاه شیعه، نسبت به حضرت امیرالمؤمنین(ع)، تفضیلی شد و به این باور رسید که آن حضرت از دیگران افضل است. لکن به طور رسمی شیعه نشد. از این روی حتی مخالفان ایشان، همان گونه که در بانگ درای آمده، او را یک کمی شیعه دانسته و گفته اند: ما خودمان شنیده ایم که او حضرت علی(ع) را بر دیگران افضل می دانست.

حوزه: اکنون، اگر صلاح بدانید و مایل باشید برویم سراغ نگارشهای حضرت عالی که چرا و به چه انگیزه هایی هر یک از آنها را نگاشته و نشر داده اید؛ در مثل، انگیزهٔ شما از نگارشِ تفسیر القرآن چه بوده و چه نکته ها را در این تفسیر بیان کرده اید که به نظر شما در دیگر تفسیرها نیست. یعنی احساس کرده اید جای آن خالی است و در حوزه فکر و عرصه برداشت و تفسیر قرآن، باید این چنین تفسیری و نگاهی به قرآن باشد.

تفسیر قرآن

استاد: من در مقدمهٔ تفسیر نوشته ام که هر تفسیری، یک برتری دارد. تفسیر شیخ طوسی و امین الاسلام طبرسی، برتری شان به ادبیات است و در آنها به تفسیر اهل بیت، بسیار کم پرداخته شده. تفسیر برهان، احادیث را گرد آورده؛ اما از ادبیات، بهره ای ندارد.

تفسیر این جانب دو ویژگی و دو برتری دارد:

۱. تصحیح العقاید. قرآن، به عقاید اهمیت ویژه داده است. پاك بودن عقاید از خرافه و شرك و کشاندن ذهنها و فکرها به سوی توحید ناب، سرلوحه برنامه های قرآن است. این بخش از قرآن، در هر زمانی، به مقتضای زمان و مکان، باید آشکار شود. این جانب چون دیدم عقاید مردم، آفت گرفته و شماری از آنان فرق بین اهل بیت و الوهیت نمی گذارند و عقاید فاسد در بین مردم راه یافته، در ذیل هر آیه ای که دربارهٔ عقاید بود، کوشیدم تا عقاید و افکار فاسد را رد کنم و افکار و عقاید درست را شرح دهم. به عبارت دیگر، تصحیح العقاید را سرلوحه کار تفسیری خود قرار دادم.

۲. اهمیت به اعمال، فروع دین، نماز و روزه و... و این که حقوق الله و حقوق الناس چیست. به این دو مسأله، در سرتاسر تفسیر اهمیت ویژه دادم. البته سعی کردم سخن و بیان تفسیری، نه ممل باشد و نه مخل. نه چنان طولانی و با شرح و شاخ و برگ فراوان باشد که خواننده برماند و خسته کند و نه چنان خلاصه و فشرده که در رساندن مطلب نارسا باشد.

در این تفسیر بر آن بودم هر آن چه که در فهم آیه های شریفه لازم بود، آن را بیاورم. این تفسیر به زبان اردو، در ده جلد است، در هر جلدی سه جزء قرآن.

حوزه: دربارهٔ روشها و برنامه های ناروایی که به نام عزاداری در بین شیعیان رواج یافته و در پاکستان این قضیه نمود بیش تری دارد، چه برخوردی داشته و چگونه با این مسأله حساس از یک سو، و ویران گر از دیگر سوی برخورد کرده و رویارو شده اید.

رویارویی با عزاداریهای خلاف شرع

استاد: این جانب، همیشه دغدغه این مسأله را داشته ام و از بابت پخش خرافه ها در مجلسهای روضه خوانی و عزاداری نگران بوده ام. از این روی، وقتی که از نجف برگشتم، رساله ای نوشتم با عنوان: «اصلاح المجالس

والمحافل» در این رساله به چهار مقوله پرداختم و آنها را در کانون توجه خود قرار دادم:

۱. مجلس سوگواری و عزاداری برای مظلوم کربلا، حضرت اباعبدالله الحسین(ع)، از عبادات است و ما عزاداری برای آن بزرگوار را باعث نجات می دانیم.

اما کاری را که روضه خوانها انجام می دهند، با آن چه را ما عقیده داریم و در حقیقت باید این گونه باشد، ناسازگار است. زیرا اینان برای روضه خواندن، مبلغ تعیین می کنند و می گویند: روضه برای شما می خوانیم به فلان مبلغ. صاحب مجلس می گوید: نه، من فلان مبلغ بیش تر نمی دهم و....

در این رساله نوشتم این تجارت است. مجلس اباعبدالله و سوگواری برای آن حضرت عبادت است، نه تجارت.

۲. ذاکرین در پاکستان تغنی می کنند، با موسیقی و آواز، به روضه خوانی می پردازند، آن موسیقی و غنایی که ویژه مجلسهای لهو است. آن گونه که در فیلمها هست، نوحه خوانی و قصیده سرایی می کنند و مردم را می رقصانند.

من در این اثر نوشتم: با الحان خوش روضه خواندن و مرثیه سرایی اشکال ندارد؛ اما باید به هیچ روی با مجلسهای لهو و لعب همخوانی نداشته باشد.

نوشتم این گونه که شما ذاکرین برنامه اجرا می کنید، ویژه مجلسهای لهو و لعب است و حرام. ولو کان فی القرآن، او فی الاذان، او فی المراثی، او فی القصائد.

ذاکرین و به اصطلاح مرثیه خوانان، در جواب ما می گفتند: اگر ما این کارها را انجام ندهیم و با آوازه خوانی، تغنی و موسیقی برنامه های خود را اجرا نکنیم، کسی ما را دعوت نمی کند و کسی به ما پول نمی دهد!

۳. دیگر این که نوشتم: این مجلسها، محفلها و منبرها حسینی است. کسانی که منبر می روند و روضه می خوانند و به مرثیه سرایی می پردازند، باید

ظاهر آراسته داشته باشند و در شأن مقام و جایگاه مجلس اباعبدالله الحسین(ع)، ظاهرشان، مانند اهل ایمان باشد، نه مانند ظاهر اهل فسق و فجور و یا مانند کسانی که در سینماها کار و نقش بازی می کنند. ریش تراشیده، سبیل بزرگ، لباسهای نامناسب مجلس سوگواری و شگفت این که با نماز بیگانه!

۴. بیان فضائل و یا مصائب اهل بیت، باید دقیق، درست و برابر با واقع و از روی متون پذیرفته شده و استوار باشد و یا از زبان عالمان خبره، تاریخ دان و ثقه شنیده شده باشد و یا در کتاب مستند و معتبری، قصه، فضیلت و مرثیه ای که بناست خوانده شود و در مجلسی ارائه گردد، به روشنی، ثبت و آمده باشد، نه این که روضه خوان و ذاکر با سلیقه و ذوق خود و برای خوشامد این و آن، چیزهایی را سر هم کند و روی منبر بخواند و در مجلس اباعبدالله ارائه دهد که خلاف شأن، قداست و جایگاه والای مجلس آن بزرگوار باشد.

آن چه را اینان می خوانند و می گویند، چون هیچ مدرکیت و سندیتی ندارد، کذب است و کذب هم حرام. و لعنةالله علی الکاذبین. اگر کذب بر خدا و رسول باشد که از اکبر کبائر است و موجب می شود روزه فرد روزه دار باطل شود و بر او کفاره واجب گردد.

ذاکرین و روضه خوانهای دروغ پرداز و خرافه پراکن، علیه من دست به خیلی کارها زدند، شلوغ کردند و گفتند: این آقا می خواهد عزاداری اباعبدالله را تعطیل کند و از بین ببرد، بر آن است که جلوی رزق و روزی ما را بگیرد و... .

من گفتم: برعکس، من خواهم عزاداری اباعبدالله را احیا کنم و روزی شما را حلال. آن چه را شما از این راه به دست می آورید و می خورید، حرام است.

کسانی هم در مجله ها نوشتند: اگر ما اشتباه می خوانیم و روضه ها و مرثیه های دروغ ارائه می دهیم، شما کتابی به ما نشان بدهید و یا بنویسید، مشتمل بر روایات صحیحه و به زبان اردو، تا ما، از روی آن برای مردم مرثیه بخوانیم و

فضائل و مصائب اهل بیت را باز گوییم. من دانستم دروغ می گویند و اهل عمل به آن چه ما می نویسیم نخواهند بود و این را در مقدمه مقتل الحسین نوشته ام لکن برای اتمام حجت، بر من لازم بود که کتابی که براساس روایات صحیح و گزارشهای معتبر و مورد تأیید، بنویسم که بحمدالله موفق شدم. این اثر را با استفاده از امالی شیخ صدوق، ارشاد شیخ مفید، بحارالانوار علامه مجلسی و... تنظیم کردم و نام آن را «سعادت الدارین فی مقتل الحسین» گذاشتم. در این اثر، نخست، حالتهای سید الشهداء را به گونه صحیح جمع آوری کردم، پس از آن نساء اهل بیت نبوت، خانواده نبوت و انصار امام حسین. در این بخش، احوال تمام یاران امام حسین را تا مختار ثقفی، به شرح بیان کرده ام. از واقعه کربلا، هیچ چیز را فروگذار نکرده، همه را نوشته ام. از این کتاب، استقبال خوبی شد. بسیاری از کسانی که خوانده بودند، ابراز خوشحالی می کردند و می گفتند تا به کنون به زبان اردو، چنین مقتل و شرح حالی از امام حسین(ع) و یاران با وفای آن حضرت نشر نیافته و در دسترس مردم قرار نگرفته است.

البته کسانی هم به مخالفت با این کتاب برخاستند و گفتند: فلانی هر چه روایت بوده رد کرده و گفته این روایت غلط است، آن روایت غلط است. خیلی تلاش کردند؛ اما چون چیزی نیافتند، ناگزیر شدند قبول کنند و بگویند: بلی، حرف ایشان درست است. حالا می گویند: اگر ما روایات صحیح را بخوانیم، کسی گریه نمی کند، باید چیزهایی به روضه خود بیامیزیم که مردم گریه کنند!

در روزگاری که من مبارزه با تحریفات عاشورا را شروع کردم و این کتاب را نوشتم، برای مردم تحمل این حرفها و این اثر، خیلی دشوار و سنگین بود. بعدها وقتی در آن جا کتاب «لؤلؤ والمرجان» محدث نوری و کتاب شهید مطهری به نام: «فریادهای مطهری بر تحریفات عاشورا» چاپ شد و به تازگی «حماسه حسینی» به این سری کتابها افزوده و به زبان اردو ترجمه گردید و در

دسترس مردم قرار گرفت، مردم با مطالعه اینها، به زبان آوردند آن چه فلانی گفته: حرف متوسط است و شهید مطهری، خیلی تند و بی پرده به نقد و رد روایتهای دروغ و گزارشهای خلاف واقع از واقعه کربلا پرداخته است. بحمدالله، کم کم فضا دگرگون شد و آن چه ما نوشتیم و بررسی کردیم، مورد پذیرش بسیاری از مردم علاقه مند و دوستار خاندان اهل بیت قرار گرفت.

حوزه: مسأله خلافت در اسلام، مسأله مهم و مقوله درخور بحث و همیشه مورد نیاز جامعه های اسلامی است. یعنی با طرح درست، منطقی، بیدارکننده و اصولی آن، هم می توان آن چه را اسلام و قرآن در این باره فرموده و در نظر داشته و پیامبر اسلام(ص) در پی آن بوده که به دستور خدا، آن را به حقیقت بپیونداند، نمایاند، آشکار ساخت و هم به یک هماهنگی، هم فکری و همدلی با برادران اهل سنت رسید. به دیگر سخن، اگر بحث با دید باز، دقیق و از چشم انداز بالا، خارج از بحثهای تنگ نظرانه، مجال طرح بیابد، اهل خرد و منطق به هماهنگی و همدلی و هم فکری می رسند.

آیا حضرت عالی در بحثهایی که درباره خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین مطرح کرده اید، این چنین هدفی داشته اید و بنای کار بر این بوده که از راه استدلال و طرح بحثها به گونه منطقی، به یک منطق برسید، منطقی که به همدلی انسانهای خردمند و دردمند از همه فرقه ها، دسته ها و مذهبها بینجامد؟

استاد: من تمام سعی و تلاش ام این است که بحثها را منطقی و مستدل طرح کنم.

مساله خلافت و اختلاف شیعه و سنی

درباره خلافت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار(ع) کتاب مفصلی نوشته ام به نام: «اثبات الامامت الائمة الاطهار فی ضوء العقل والآیات والاخبار». در این

اثر، دربارهٔ مقوله های زیر، به شرح به بحث پرداخته ام:

۱. شیعه و سنی چه اختلافی با هم دارند و اختلاف آنها در چیست؟

۲. مسأله خلافت در اسلام از چه جایگاه و اهمیتی برخوردار است. در اصل آیا اهمیتی دارد، یا خیر؟

۳. مردم مسلمان برای ادارهٔ جامعه خود، آیا نیاز به خلیفه و امام دارند، یا خیر؟

یادآوری: خوارج می گویند: هیچ نیازی به خلیفه و امام نیست. لکن دیگر مسلمانان، چه شیعه و چه سنی، می گویند: به امام و خلیفه نیاز است وگرنه اسلام باقی نمی ماند. من در این اثر این مقوله را باز کرده ام.

۴. آیا مسأله امامت از اصول است، مانند: توحید، عدالت، رسالت و... یا از فروع، مانند: نماز، روزه و...

پس از بحثهای گوناگون، ثابت کرده ام: مسأله امامت از اصول است، نه فروع

۵. آیا امام از سوی خداوند تعیین می شود و بر جای نبی می نشیند، و نبی اعلان می کند، یا خیر، مردم خود می توانند کسی را برای رهبری و هدایت جامعه به جای نبی بنشانند و جانشین آن بزرگوار قرار دهند؟

در این باره، بحث به این سرانجام رسیده که امام را خدا نصب می کند و پیامبر، وی را به مردم می شناساند و فرمان خداوند را به مردم ابلاغ می فرماید. در نتیجه اگر تمام مردم جمع شوند، نمی توانند و از نظر شرعی حق ندارند کسی را به جای نبی بنشانند، مگر این که از طرف خدا تعیین شده باشد.

۶. معیار و میزان خلافت چیست. آیا همان گونه است که برادران اهل سنت می گویند: هرکس، هرچند به زور، به قدرت رسید و بر اریکهٔ فرمانروایی نشست، امام است! یا معیارهای دیگری دارد:

الف. دارای علم لدنّی.

ب. معصوم از خطا و گناه.

ج. افضل الناس از نظر حسب و نسب.

د. نصب از سوی خداوند. و خود او باید بتواند هرگاه لازم باشد، این مسأله را ثابت کند. یعنی به مردم بفهماند با دلیل و برهان که خدا او را به این مقام گمارده است.

و....

این مقوله مهم را با آیات و روایات ثابت کردم، سپس نتیجه گرفتم: حال بیاییم دقت کنیم و ببینیم چه کسی این ویژگیها را دارد. آیا می توان کسی را غیر از حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، نشان داد و به مردم شناساند؟

این اثر، چندین بار چاپ شده است و تاکنون، کسی نتوانسته جوابی بر این کتاب بنویسد.

حوزه: اگر مسلمانان در مسائل اعتقادی از روشنی برخوردار باشند و از اعتقادها و باورهای صحیح، بی غش و بی آلایش، زمینه برای خرافه ها و عقاید باطل فراهم نمی شود. تمام گرفتاریها از آن جا ناشی می شود که مردم مسلمان در مسائل اعتقادی بنیهٔ قوی ندارند و ضعف آنان در این عرصه سبب جولان و میدان داری خرافه ها و خرافه پردازان شده است. حضرت عالی در این میدان، یعنی تصحیح اعتقاد رشد و بالندگی آن در بین مسلمانان و ژرفا بخشیدن به اعتقادها و باورهای مردم مسلمان سرزمین خود، چه کرده اید و چه اثر و آیا آثاری را پدید آورده و نشر داده اید.

استاد: در باب اعتقادات، کتابی دارم با عنوان «احسن الفوائد فی شرح العقاید»

طرح روشن درست مسائل اعتقادی

این اثر، که در حقیقت شرحی است بر رساله اعتقادی شیخ صدوق، در هفتصد صفحه سامان یافته است.

از آن روی رساله ایشان را برگزیدم که کسانی نگویند، عقاید جدید

آورده ام. کسی نمی توانست به شیخ صدوق، با آن جایگاه علمی و معنوی ایراد بگیرد و به من که چرا به رساله ایشان را شرح نوشته ای.

این رساله، با پیشینه بیش از هزار سال، به خامهٔ عالم بزرگ و جلیل القدری چون شیخ صدوق، پشتوانه بسیار استواری بود برای طرح مسائل اعتقادی و تصحیح اعتقادات. بحمدالله، این جانب، این رساله را که مورد توجه عالمان بزرگ در طول تاریخ بوده، با توجه به شرح شیخ مفید و دیگر شرحهایی که بر او نوشته شده، به زبان عربی و فارسی، شرح کردم و آن هم در هفتصد صفحه، با این که رسالهٔ شیخ صدوق بسیار مختصر است.

البته از آن جا که کسانی، گویا راه درست و مستقیم را نمی پسندند، به پا خاستند و علیه این نوشته نیز جوآفرینی کردند و به مردم خیلی چیزها دربارهٔ این کتاب گفتند و جوابهایی هم نوشتند و من در پاسخ به اینان و ایرادها و اشکالهایی که طرح شد، به سال ۱۹۶۶، کتابی نوشتم به نام «اصول الشریعه فی عقائد الشیعه» گرچه علیه این کتاب هم، کارهایی انجام دادند و به گمان و پندار خود جوابهایی نوشتند؛ اما آنها مانند حباب روی آب از بین رفتند و کتاب بنده، همچنان مانده و در دسترس اهل مطالعه است و تاکنون شش بار به چاپ رسیده است و علما و اهل نظر هم، گفتند: تاکنون به زبان اردو، کتابی چنین مستدل و منقّح، نوشته نشده است.

طرح اسلام راستین

اثر دیگری دارم که در همین جا مناسب می دانم از آن نام ببرم و انگیزهٔ خود را از نوشتن آن بیان کنم «اصلاح الرسوم الظاهره بکلام العترة الطاهره» این اسم عربی است و در اردو، اسم آن چنین است: «اصلی اسلام اور رسمی اسلام» در این کتاب، به این موضوع پرداختم: اسلامی که خداوند فرمود و پیامبر به دستور خدا آن را به مردم ابلاغ کرد و امام حسین، با ایثار جان خود، آن را احیا و جاوید کرد، چه بود و اسلامی که اکنون پیش ماست، چه سنی و چه شیعه، چیست؟

به گونه ای بین دو اسلام، تقابل کردم و به مقایسه اسلام نخستین و اسلامی که اکنون ما با آن روبه روییم پرداختم، از توحید، تا معاد، از نماز، تا دیات. در این کتاب، به روشنی بیان کردم، حقیقت اسلام چه بوده و اکنون چگونه است، حقیقت آن جور بوده و اکنون این جور است.

درباره این کتاب هم خیلی سر و صدا کردند و دست و پا زدند، اما شکر خدا، خاموش شدند مانند مرغی که پس از ذبح دست و پا خیلی می زند و این بر و آن بر می پرد، سپس برای همیشه خاموش می شود و از نفس می افتد.

خیلی حرفها زدند، خیلی سخنان ناشایست گفتند، ولی چون من به صداقت خود یقین داشتم و آن چه را نوشته بودم برگرفته از قرآن، ارشادها و سخنان معصومان(ع)، بود و افزون بر این از کلام علمای اعلام و بزرگان دین هم، خیلی برای سخنان خود تأیید آورده بودم، تأییدهایی که به هیچ روی نمی شد از کنار آنها گذشت، آنها را نادیده گرفت و یا به انکار آنها برخاست.

تمام تلاش این جانب آشکار ساختن اسلام ناب و شناساندن عالمانه و دقیق تشیع بود. چون تا ما پایگاه علمی خود را قوی نسازیم و حرف قوی نداشته باشیم و در یک پایگاه استوار نایستیم، نمی توانیم، دَم از وحدت بزنیم. وقتی می توانیم از وحدت سخن بگوییم که برتری علمی و ریشه تشیع را که همان اسلام پیامبر است، به خوبی نشان بدهیم.

یکی از حرفهایی که در منطقه ما به ما می گویند این است که شما شیعه کتاب ندارید که ما مطالعه کنیم! من و کسانی مانند من، باید به میدان می آمدیم و به اردو می نوشتیم و جایگاه علمی شیعه را آشکار می ساختیم.

عرض کردم که تفسیر را من به همین خاطر نوشتم. این تفسیر را به اردو نوشتم. اکنون جلد پنجم آن چاپ شده است و دیگر جلدهای آن به زودی چاپ خواهد شد.

یا وسائل الشیعه را که ترجمه کردم، به همین انگیزه بود. به پاره‌ای از روایات، سنّیها خرده می گیرند و اعتراض دارند و پاره‌ای از روایات را شیعیان قبول ندارند. در این کتاب، حاشیه های طولانی نوشته‌ام و مدارك آنها را از مرآة العقول، الوافی و بحار آورده و یادآور شده‌ام که علمای بزرگ دربارهٔ این روایتها چه و چه گفته‌اند.

بحمدالله به گونه‌ای تشریح کرده‌ام که نه مخالف می تواند سخنی بگوید و نه موافق می تواند به انکار برخیزد.

و کتاب فقهی دارم که در آن علل احکام را بیان کرده‌ام. به خارج که سفر می کنم، مانند بریتانیا جوانان از من خیلی می پرسند که چرا فلان چیز حرام، در مثَل شراب، گوشت خوك و... من این کتاب را نوشتم تا برای جوانان به طور دقیق روشن شود که چرا فلان نوشیدنی و فلان خوردنی حرام است.

حوزه: از روشنگریهای شما و نوشته های منطقی، علمی و فقهی مستدل حضرت عالی، بسیاری مردم شیعه و برادران دینی اهل سنت، فرهیختگان و اهل انصاف، بی گمان استقبال می کنند و نوشته دقیق و منطقی و با پرتو گیری از قرآن، کم کم جای خود را باز می کند و به ذهنها و دلها راه می یابد؛ اما گروه های کم خرد و فرقه گرا، فضا را آشفته می سازند و راه را بر فکر و منطق می بندند و مشکل کار حضرت عالی و کسانی که مثل شما می اندیشند، تعصبهای کور است، با این گروه ها و افراد باید چه کرد و چه راهی را پیمود و هم از شرّ اینان خلاص شد و هم اندیشه های ناب را به میان مردم نفوذ داد.

استاد: عرض کردم وقتی که این جانب در کتاب: «تجلیات صداقت» در دو مجلد، به تمامی مسائل اختلافی بین شیعه و سنی اشاره کردم و راه درست را

غوغا آفرینی سپاه صحابه

نشان دادم و در حقیقت پاسخ بسیار قوی، دقیق و حساب شده ای بود بر کتاب: «آفتاب هدایت، در ردّ رفض و بدعت»، سپاه صحابه قد علَم کرد و با تعصب کور علیه من و این کتاب به هوچی گری پرداخت و غوغا به پا کرد و فتوا به قتل بنده داد.

خطاب به اهل سنت گفت: شما بی غیرت هستید. شما اگر غیرت داشتید کتابخانه ای که این شخص به مدد آن، این کتاب را سامان داده و مرتب کرده، نباید همچنان باقی باشد. از این روی دستور داد و اوباش خود را بسیج کرد و کتابخانهٔ بنده را به آتش کشید.

و اعلام کرد: چطور شده نویسندهٔ این کتاب تاکنون زنده است. باید او را از بین ببرید و اعدام کنید.

لکن به لطف خداوند، تاکنون زنده ام و به کارم ادامه می دهم. من در پاسخ همه این حرفها، خشونت طلبیها، گفتم: باید با دلیل و منطق به سخنان من پاسخ بدهید، نه با تیر و تفنگ، آتش زدن و فتنه انگیزی، شما همت کنید با دلیل حرف بزنید، تا مردم بفهمند که من اشتباه کرده و می کنم و شما درست می گویید.

با این حال، مدتهاست چاپ آن تمام شده و من اقدام به چاپ آن نکرده ام، زیرا ما اکنون وحدت و یگانگی و یکدلی بین مسلمانان را فروغ می دهیم، از این روی، نمی خواستم، بهانه ای بشود برای اختلاف و فرقه گرایان به این بهانه بر طبل اختلاف و دوگانگی بکوبند. چون گروه هایی مانند گروه سپاه صحابه، به هیچ وجه نمی خواهند شیعه و سنی به هم نزدیک شوند و در کنار هم برادرانه زندگی کنند و اختلافها را با دلیل و منطق برطرف سازند و حرف هم را بشنوند.

از این روی، در برابر این جریانهای نابخردانه و ویران گر، ما یک مجلس متحده عمل تشکیل داده ایم که در آن، علمای سنی، شیعه، دیوبندی، بریلوی،

اهل حدیث عضو هستند، با یکدیگر محترمانه برخورد می کنند و با تلاش اینان، فضا کمی بهتر شده است.

بدین خاطر، آشنایان، اهل فکر و مطالعه، دوستداران بحثهای منطقی و استدلالی، هر چه اصرار می کنند که کتاب: «تجلیات صداقت» را چاپ کنم، در پاسخ می گویم: اکنون، هر بهانه ای را باید از طرف مخالف گرفت. نباید بگذاریم آتش خاموش شده، دوباره روشن شود. با این که بر این عقیده ام، آن چه را من نوشته ام، یک روشنگری و یک بحث استدلالی و منطقی است.

حوزه: شنیده ایم دربارهٔ مسأله خمس، دیدگاه فقهی ویژه ای دارید و همین سبب پاره ای از بگومگوها و برانگیخته شدن کسانی علیه شما و دیدگاه فقهی که ارائه کرده اید، شده است.

استاد: به شما گزارش غلط داده اند که من دیدگاه ویژه ای دربارهٔ خمس دارم. دربارهٔ خمس دیدگاه ویژه ای ندارم. دیدگاه من، همان دیدگاه فقهای بزرگوار است که از آیات و روایات گرفته اند. عرض کردم که ما مجله ماهیانه داریم که در آن مجله، چند باب وجود دارد:

باب العقاید.

باب الاعمال.

باب التفسیر.

باب الحدیث.

باب المسائل.

در باب المسائل، نامه ها و پرسشهای رسیده به دفتر مجله را پاسخ می دهیم. در یکی از نامه ها آمده بود:

«دربارهٔ خمس، بین شیعه و سنی اختلاف است. اهل سنت می گویند:

خمس، تنها در غنیمت جنگی است، نه غیر آن. لکن ما شیعیان می گوییم: خمس در هفت چیز است: ارباح مکاسب، معادن و... .

اگر کسی آن گونه که ما شیعه دربارهٔ خمس می گوییم، این که: خمس بر دو بخش می شود: ۱. سهم امام ۲. سهم سادات. نگوید و آن چه ما دربارهٔ خمس عقیده داریم، عقیده نداشته باشد، آیا از اسلام خارج می شود، یا خیر؟»

این جانب در پاسخ این پرسش کننده گفتم:

«اگر بگوییم: خمس از ضروریات اسلام است و منکر آن از اسلام خارج می شود، باید ما همه سنیها را کافر بدانیم و بگوییم هفتاد و دو فرقه کافر است! در حالی که شیعه، اهل سنت را به هیچ وجه، خارج از اسلام نمی داند و ما به این عقیده فخر می کنیم. ما اهل کلمه توحید و اهل قبله را مسلمان می دانیم.

و افزودم: اگر انکارکنندهٔ خمس شیعه هم باشد، من او را از مذهب شیعه به هیچ وجه خارج نمی دانم؛ چرا که در زمانِ غیبت امام زمان(عج) در مسأله خمس، دیدگاه های گوناگونی مطرح شده است: شیخ یوسف بحرانی، در حدائق، پانزده قول نقل کرده و استاد ما، سید محسن حکیم، دیدگاه های گوناگون را دربارهٔ خمس نقل کرده است.

از جمله:

۱. باید دفن کرد: شماری از فقها بر این نظرند که خمس را باید دفن کرد، تا به دست صاحب اصلی آن برسد، مانند سالار

۲. نباید دفن کرد: شماری از فقها بر این نظرند که باید دست به دست کرد. به دست هرکس که رسید، باید به فرد مورد اطمینان

و ثقه، وصیت بکند: این امانت را در اختیار داشته باش، تا لحظه آخر، اگر امام زمان را ندیدی که تحویل آن حضرت بدهی، به فرد مورد اطمینان خود بسپار، تا وی به دست آن حضرت برساند و اگر او نیز ندید، باید به دست فرد مورد اطمینان بسپارد و ... همین گونه باید دست به دست بگردد، تا امام ظهور کند.

۳. خمس در زمان غیبت ساقط است؛ هم سهم امام، هم سهم سادات. کسانی که این دیدگاه را دارند، عبارتند از: علامه شیخ محمدباقر سبزواری، صاحب ذخیرةالفقهاء، علامه شیخ عبدالله بحرینی، صاحب عوالم العلوم.

گر خمس ضروری دین باشد و انکارکننده آن، خارج از دین و مذهب، باید این بزرگان و علمای اعلام را خارج از دین و مذهب بدانیم.»

این بود سخن و مطلبی که این جانب در ماهنامه و در باب مسائل، در پاسخ آقایی که از خمس پرسیده بود، نوشتم. اما کسانی که دنبال ماجراجویی و اختلاف افکنی اند، غوغا راه انداختند و گفتند: فلانی می گوید:

«خمس لازم نیست و انکار آن هم عیبی ندارد.»

از مراجع فتوا گرفتند. گفتم: من منکر خمس را خارج از اسلام و مذهب نمی دانم، شما هر چه می خواهید بدانید. او را یهودی، نصرانی و کافر بدانید، به من مربوط نمی شود، من که منکر خمس نیستم.

حقیقت این است که: من خمس و زکات می دهم؛ اما خمس و زکات نمی گیرم. بحمدالله بر من واجب است که زکات و خمس بدهم. این جانب، شکر خدا، آن قدر مال و دارایی و استطاعت دارم که هم خمس و هم زکات بر من واجب می شود و من هم ادا می کنم.

حوزه: انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، حیات دوباره به اسلام و مسلمانان بخشید و سربلندی و سرفرازی را برای مسلمانان به ارمغان آورد، چه شیعه و چه سنی، چه ایرانی و چه غیر ایرانی. همه مسلمانان، بلکه همه مستضعفان جهان، احساس می کردند، امام درد و نیاز آنان را فریاد می کند، سروری و رهایی همه آنان را می خواهد و حضرت عالی، دیگر علما و مردم شریف پاکستان و بویژه شیعیان چه احساسی داشتید و اکنون پیوندتان با انقلاب اسلامی چگونه است.

استاد: از آن روز اول، از روزی که امام خمینی در نجف بود، پس از آن که به فرانسه هجرت کرد و آن گاه که به ایران آمد و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، تاکنون، ما دعاگوی انقلاب هستیم. تلاشها و کوششهای فراوان داریم که انقلاب اسلامی و رهبری آن را به مردم بشناسانیم و در محفلها، مجلسها می گفتم: ما در دنیا یک کشور داریم که حکومت اهل بیت(ع) است. ایران از مفاخر شیعه است، از مفاخر اسلام است.

بحمدالله در ایران، مردم از علمای دین حرف شنوی دارند، از عالمان دین پیروی می کنند، گرد عالمان دین جمع می شوند.

من از امام خمینی اجازه دارم و آن را خیلی پر ارزش و پر قیمت می دانم و به آن فخر می کنم. ایشان به بنده لطف داشت.

حوزه: اثر انقلاب اسلامی را در پاکستان چگونه می بینید.

اثر انقلاب اسلامی در پاکستان

استاد: به نظر من، بحمدالله این انقلاب، نه تنها در پاکستان، یا در کشورهای اسلامی که در کل دنیا، اثر شگفت خود را گذارده است. در کشورهای استکباری و برای مستکبران، یک زلزله بود؛ از این روی، با تمام نیرو و ثروت، در صدد متلاشی کردن آن هستند و می خواهند نگذارند انقلاب اسلامی به دیگر سرزمینها و کشورها راه یابد و بسیار در این راه تلاش می کنند.

استکبار جهانی از انقلاب اسلامی می ترسد و بسیار بسیار واهمه دارد. انقلاب اسلامی «اشدّاء علی الکفار ورحماء بینهم.» است. با همین چهره و ویژگی، همه آن را می شناسند.

از اثر انقلاب اسلامی است که مسلمانان با هم روز به روز نزدیک تر می شوند. در پاکستان، بین گروه های شیعی و سنی، درگیریهایی پدید می آید، ولی وقتی به ایران می آیند، از اختلافها خبری نیست، همه علما، از وحدت سخن می گویند، وحدت بین مسلمانان، این از اثرها و برکتهای انقلاب اسلامی است.

شیعیان، بسیار بسیار به ایران افتخار می کنند و از عمق جان می گویند: ما یک مرکز داریم، ما علمای بسیار بزرگ در ایران داریم و ما یک مملکت مثالی داریم.

چند وقت پیش، در اسلام آباد سخنرانی می کردم، جلسه پرسش و پاسخ داشتیم. آقایی از من پرسید: آیا انقلاب ایران اسلامی است؟

گفتم شما بگویید اگر انقلاب ایران، اسلامی نیست، پس اسلام چه می گوید؟ بحمدالله انقلاب ایران، به تمام معنی اسلامی است. ما دعا می کنیم که خداوند این انقلاب را مستحکم کند، آن را مستدام بدارد، تا قیام حضرت مهدی(عج) تا زمانی که زمامْ به دست امام زمان بیفتد.

حوزه: تاکنون، بیش تر از کارها و نقش آفرینیهای علمی و فرهنگی حضرت عالی پرسیدیم و از پاسخها و سخنان شما استفاده کردیم. اکنون از تلاشهای سیاسی خود بگویید.

استاد: بحمدالله ما شیعیان از دو حیث در حکومت دخالت و شرکت داریم:

[...]ش سیاسی علمای [...]کستان در سیاست

۱. از راه گروه های سیاسی شیعی که با جماعت پیلپز پارتی و یا گروه مسلم لیگ در پیوند هستند و برای اقتدار سیاسی تلاش می کنند. هر گروهی که بر سر کار بیاید، شیعیان با آنها اشتراک دارند.

۲. از راه مجلس متحده علما. این مجلس، که این جانب عضو آن هستم، فی الجمله در کارهای سیاسی و حکومتی دخالت می کند و نفوذ خوبی بر حکومت و ارکان آن دارد. رهبری این مجلس را علامه سید ساجد نقوی بر عهده دارد و رکن آن است. ایشان با رایزنی و مشورت با علما کارها را انجام می دهد.

هیچ گروه سیاسی و دولت، به مصلحت خود و پاکستان نمی داند که شیعیان را از نظر دور بدارند و به آنان بی توجه باشند؛ از این روی، شیعه را در کارها سهیم می کنند.

حوزه: در پایان از حضرت عالی خواهش می کنیم که ما و دیگر طلاب و اهل علم را راهنمایی و نصیحت بفرمایید.

نصیحت به طلاب

استاد: من خودم را اهل نمی دانم که اهل علم و اهل فضل و طلاب را نصیحت کنم. اگر بناست حرفی بزنم، همان سخن حضرت امیرالمؤمنین(ع) را یادآور می شوم. آن حضرت، بنابر آن چه که در دیوان منسوب به وی آمده، به شیعیان خود فرمود:

اخی لاتنال العلم الا بستة   فانبیک ان تفصیلها ببیانٍ
ذُکاءٍ وحرصٍ و اجتهادٍ و بُلغة   و ارشاد استاذ وطول زمانٍ

کسی که در پی دانش است، در گام اول باید از ذکاوت برخوردار باشد؛ زیرا انسان نابرخوردار از ذکاوت، هوش، هر چه بخواند، فراموش می کند. انسان کُند ذهن، نمی تواند مراحل دانش را بپیماید.

آن که ذکاوت و هوش دارد، اگر به جد و جهد برنخیزد، حرص در فراگیری نداشته باشد و تنها به هوش و ذکاوت تکیه کند و بگوید هوش من چنین و چنان است، به پایه های والای از دانش نمی رسد.

بُلغه: به قدر کفاف داشته باشد. از نظر پوشاک و غذا، چنان باشد که بتواند

به درس و بحث برسد. اکنون طلاب، بحمدالله، چنان در تنگنا نیستند که به درس و بحث شان آسیب وارد شود. به برکت دولت اسلامی در حدّ کفاف دارند. ما وقتی که درس می خواندیم، تنها نان خشک ممکن می شد. بسیار وقتها خورش نداشتیم، بی خورش، با نان خشک خود را سیر می کردیم.

ارشاد استاد: بی ارشاد استاد، انسان به بی راهه می افتد و نمی داند چه دانشهایی لازم است که فرابگیرد و چه دانشهایی کم فایده است و لزومی ندارد فرابگیرد. این مهم، تنها با راهنماییهای استاد، ممکن می شود و این که باید کدام فن را فرا گرفت، کدام فن را پیش داشت و کدام فن را تأخیر انداخت و کدام کتاب را باید خواند و کدام کتاب را نباید خواند.

طول زمان: فراگیری دانش، عالم شدن، با شتاب نمی شود. این گونه نیست که امروز شروع کنیم و فردا عالم بزرگ شویم و مردم هم از ما حرف شنوی داشته باشند و از نفوذ کلمه برخوردار باشیم و مردم ما را روی چشم خود بگذارند. نخیر، با تلاش و کسب دانش و زحمت بسیار در مدتِ طولانی، انسان به جایی می رسد، عالم می شود و می تواند برای مردم مفید باشد و راه خیر و شر را به آنان نشان دهد.

«لیس للانسان الا ما سعی.»

حضرت امیرالمؤمنین(ع) می فرماید:

بقدر الکد تقتسم المعالی
و من طلب العلی سهر اللیالی
یروم العز کیفِ ینام لیلاً
یغوص البحر من طلب اللآلی
و من رام العلی من غیر کدّ
اضاع العمر فی طلب المحال[۱۹]

اگر انسان می خواهد بلند شود و تعالی بیابد و مقام پیدا کند، باید جدّ و جهد فراوان داشته باشد. از این روی بر طلاب علوم دین، چند چیز لازم است که ملامحسن فیض در رساله انصاف یادآور شده و شیخ یوسف بحرینی در لؤلؤ فی البحرین و صاحب روضات در روضات، آن را نقل کرده اند.

ایشان می گوید: خیلی پریشان بودم که معرفت خدا چگونه به دست می آید. ایمان و یقین چگونه حاصل می شود. متحیّر بودم و روز به روز بر تحیّرم افزوده می شد، تا این که به حدیثی برخوردم. گفتم: انسان اگر می خواهد معرفت خدا در او کامل بشود و اطمینان و یقین پیدا کند، چهار چیز را باید انجام دهد:

۱. انجام واجبات.

۲. پرهیز از محرّمات.

۳. به جای آوردن سنن و آداب شریعت

۴. پاکیزه کردن اخلاق و پرهیز از اخلاق سیئه و کسب اخلاق عالیه

می گوید: وقتی به این چهار چیز عمل کردم، بحمدالله آن چیزی را که سالها به دنبالش بودم و پیدا نمی شد، پیدا شد. با عمل به این چهار چیز، اطمینان یافتم، فارغ البال شدم، به سرمایه ایمان رسیدم و ... .

صاحب روضات، از رساله «الانصاف» ملامحسن فیض نقل می کند:

«چنین گوید مهتدی به شاهراه مصطفی، محسن بن مرتضی که عنفوان شباب، چون از تفقّه در دین و تحصیل بصیرت در اعتقادات و به کیفیت عبادات، به تعلیم ائمه معصومین(ع) آسودم، چنانچه در هیچ مسأله محتاج به تقلید غیر معصوم نبودم، به خاطر رسید که در تحصیل معرفت اسرار دین و علوم راسخین نیز سعی نمایم، شاید نفس را کمال آید، لیکن چون عقل را راهی به آن نبود، نفس را در در آن پایه ایمان که بود، دری نمی گشود و

صبر بر جهالت هم نداشت و علی الدوام مرا رنجه می داشت، بنابراین، چندی در مطالعه مجادلات متکلمین خوض نمودم و به آلت جهل، در ازالت جهل ساعی بودم. طریق متفلسفین نیز پیمودم و یک چند بلندپروازیهای متصوفه را در اقاویل ایشان دیدم و یک چند در رعونتهای من عندیین گردیدم. تا آن که گاهی در تلخیص سخنان طوائف اربع، کتب و رسائل می نوشتم، من غیر تصدیق بکلها و لاعزیمة علی جلّها، بل احطت بما لدیهم خبرا و کتبت فی ذلک علی التمرین زبراً، فلم اجد فی شیء من اشاراتهم شفاء غلّتی ولا فی ادواء عباراتهم دواء علتی حتّی خفت علی نفسی اذ رأیتها فیها کأنها من ذویهم، فتمثّلت بقول من قال: خدعونی بهتونی، اخذونی غلبونی و عدونی کذبونی، فالی من اتظلّم. فررت الی الله من ذلک وعذت بالله ان یوفّقنی هنالک و استعذت بقول امیرالمؤمنین(ع) فی بعض ادعیة:

«اعذنی اللهم من ان استعمل الرأی فیما لایدرك قصره البصر ولایتغلغل فیه الکفر.»

ثم انبت الی الله و فوّضت امری الی الله فهدانی ببرکة متابعة الشرع المتین الی التعمق فی اسرار القرآن و احادیث سید المرسلین، صلوات الله علیهم اجمعین، و فهمنی الله منها بمقدار حوصلتی و درجتی من الایمان. فحصل لی بعض الاطمینان وسلب الله منی الشیطان و له الحمد علی ما هدانی وله الشکر علی ما اولانی.»[۲۰]

بله، طلاب علوم دینی، اهل علم، به مستحبات اهمیت بدهند و آداب شریعت را به درستی و دقت انجام دهند، مردم واجبات را انجام می دهند و اگر اهل علم به مستحبات

بهای لازم را ندهند و یا ترک کنند، بی گمان مردم به دنبال واجبات نخواهند رفت.

رفتار علما و روحانیون این گونه است، باید مکروهات را ترک کنند، تا مردم به دنبال حرامها نروند.

رسول گرامی اسلام فرمود:

«دو گروه اگر فاسد شوند، همه مردم فاسد می شوند پرسید یا رسول الله آن دو گروه کدام است؟ فرمود: علما و امراء.»

زیرا مردم، یا پیروی از علما می کنند و یا از امراء. اگر علما به راه درست و خیر حرکت بکنند، به طور دقیق پای بند به احکام باشند، مردم همه به دنبال خیر می روند و پای بند به احکام می شوند و اگر به دنبال شرّ بروند و پای بند به احکام نباشند، مردم هم به دنبال شرّ خواهند رفت. همچنین است امراء.

خداوند توفیق دهاد، علما بتوانند به وظیفه های شرعی خود عمل کنند و به امراء نیز توفیق دهاد که فرائض خود را بفهمند و بشناسند و سپس به ادای آنها بپردازند.

اگر این دو گروه، صحیح عمل کنند و دقیق به وظیفه ها و فریضه ها پای بند باشند، امت محمدی(ص) اصلاح و درست می شود و در برابر استکبار جهانی، دشمنان اسلام، سدّ سکندری می شوند، شکست ناپذیر و دشمنان، ان شاءالله در هدفها و برنامه های شوم خود ناکام می مانند. بحق محمد و آل محمد. وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

حوزه: از این که وقت شریف شما را گرفتیم و مصدّع شدیم، پوزش می طلبیم و امیدواریم به توصیه ها و نصیحتهای حضرت عالی بتوانیم عمل کنیم و از تجربه های ارزنده شما به بهترین وجه بهره ببریم.

استاد: از شما تشکر می کنم که چنین موقعیتی را فراهم کردید که بنده از طریق این مجله با طلاب عزیز، اهل فضل و فرهیختگان سخن بگویم.

پی نوشتها:

۱ . سورهٔ توبه، آیه ۱۲۲ .

۲ . سورهٔ آل عمران، آیه ۱۰۴ .

۳ . بوستان سعدی، باب اول، حکایت ۲۸ .

۴ . سورهٔ ضُحی، آیه ۱۱ .

۵ . نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۵۵ .

۶ . سورهٔ شعرا، آیه ۲۲۵ .

۷ . سورهٔ بقره، آیه ۲۵۳ .

۸ . الکنی والالقاب، ج۱ / ۲۷۲ .

۹ . سورهٔ حج، آیه ۱۱ .

۱۰ . اصول کافی، ج۱ / ۵۴؛ وسائل الشیعه، ج۱۱ / ۵۱۰ .

۱۱ . بحارالأنوار، ج ۹۲ / ۱۱۱ .

۱۲ . سورهٔ بقره، آیه ۲۴۹ .

۱۳ . سورهٔ بقره، آیه ۲۴۳ .

۱۴ . همان، آیه ۱۰۰ .

۱۵ . سورهٔ مائده، آیه ۱۰۳ .

۱۶ . سورهٔ انعام، آیه ۱۱۱ .

۱۷ . سورهٔ یونس، آیه ۳۶ .

۱۸ . سورهٔ نحل، آیه ۱۰۱ .

۱۹ . مستدرك أنوار العقول، قطب الدین محمد بن حسین بیهقی، تحقیق سلمان جبوری / ۵۱۳؛ المحجة البیضا، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹ .

۲۰ . روضات الجنات، محمدباقر موسوی خوانساری، ج۲ / ۹۷، اسماعیلیان، قم .

برگ اشتراک

◀ **مجلّه حوزه دوماهنامه:**

هزینه یک‌سال اشتراک: ۲۴۰۰۰ ریال

....

◀ **مجله فقه فصلنامه:**

هزینه یک‌سال اشتراک: ۱۸۰۰۰ ریال

....

حساب جاری: ۲۷۷۰، بانک صادرات شعبهٔ میدان شهداء ، کد: ۱۲۳۹ و یا به حساب سیبای ۰۰۰۱۰۱۱۱۵۹۰۵۵۰۰۳ بانک ملی شعبه حجتیه، کد: ۲۷۱۱ به نام مؤسسهٔ بوستان کتاب قم. خواهشمند است، خواستاران این دو نشریه، برابر اعلام یاد شده، پس از آن که وجه اشتراک را به حساب جاری واریز کردند، اصل حواله را به آدرس:

قم صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۵۸۵ ارسال نمایند.

تلفن بخش مشترکین: ۷۷۴۶۶۰۷

....

یادآوری: پاره‌ای از شماره‌های پیشین مجله‌های حوزه و فقه در دفتر این دو نشریه موجود است که خواستاران می‌توانند با ما تماس بگیرند، تا برای آنان ارسال کنیم.

شماره تماس: ۹-۷۷۴۲۱۵۸ (۰۲۵۱)

مقام معظم رهبری:

مولود مبارکی که «جامعه اسلامی» نامیده می‌شود، به برکت جهاد و مبارزهٔ حجاز توانست به جوانی نیرومند و هوشمند بدل شود و سپس در طول قرنها توانست، مشعل علم و معرفت و درفش قدرت و سیاست را بر سر جهانیان بگستراند. آن عظمت، از عظمت مبارزهٔ مکه و مدینه سرچشمه گرفت. اکنون این جا، مکه و مدینه، پایگاه وحی و محل نزول برکات الهی است بر جماعتی مؤمن و مقاوم، که به برکت ایمان و عمل به آیات الهی، توانستند از خاکِ مذلّتی که بر آن آرامیده بودند، برخاسته و قد علم کرده و آزادی شایستهٔ انسان را برای خود تدارک دیده و پرچم آزادی بشریت و نجات انسان را از سلطه امپراتوریهای زر و زور آن دوران برافرازند و با نور معرفتی که از قرآن سرچشمه می گرفت، پایگاه عظیم دانش بشری را پدید آورند و خود، قرنها بر منبر بلند علم و معرفت بشری قرار گیرند و سخاوتمندانه به همه بشریت بیاموزند و گرانبهاترین آثار علمی را طی قرنهای متمادی پدید آورند و سرنوشت جهان بشریت را با علم و سیاست و فرهنگ خود رقم بزنند.

حدیث ولایت، ج ۱۵۱/۷

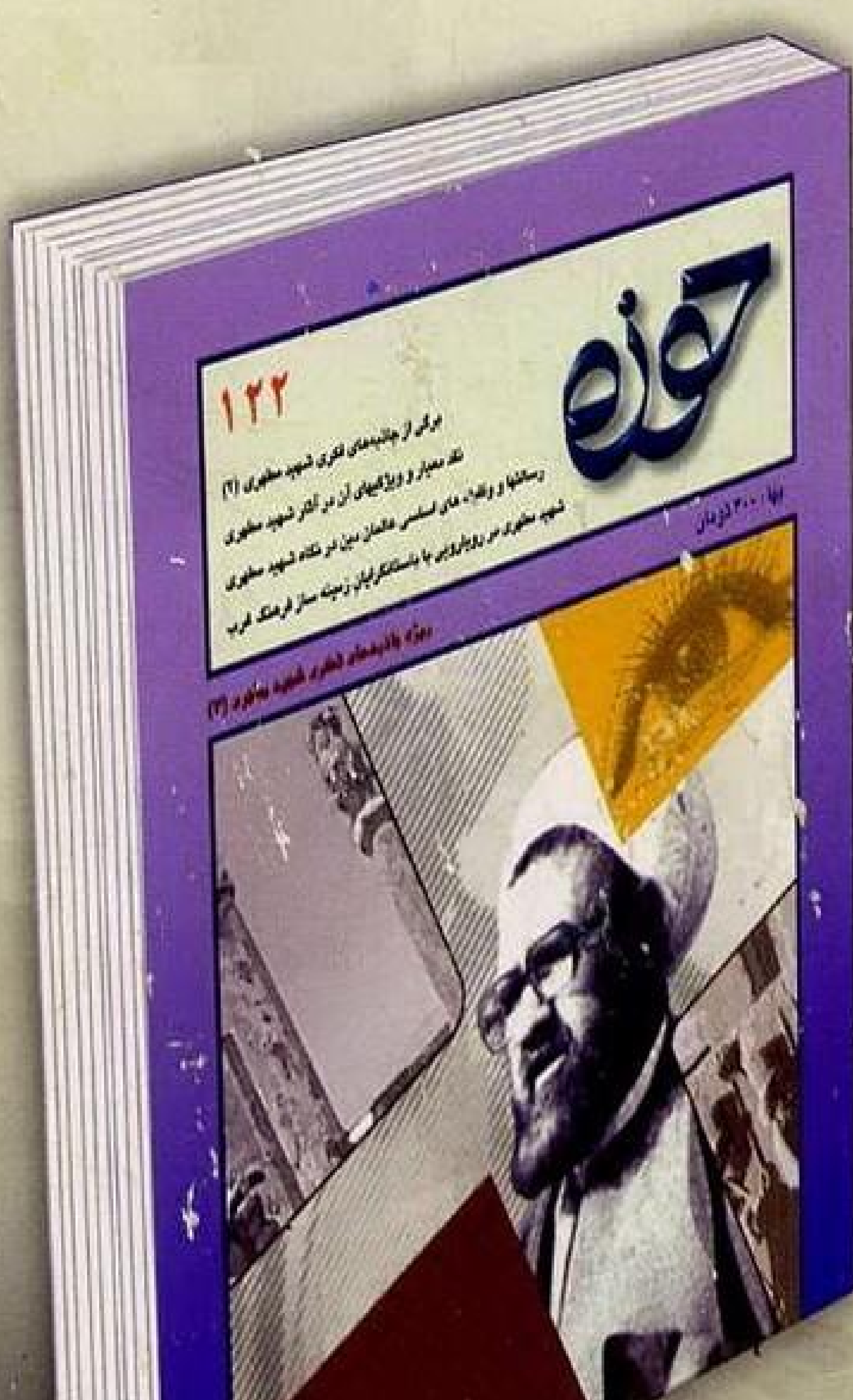
Hawzah

No : 123

مجلة الحوزه

العدد ١٢٣





تلفن مرکز توزیع : ۷۷۳۹۲۰۰ ، ۷-۷۷۴۲۱۵۵ _ ۰۲۵۱